خلافت و امامت

**از ديدگاه:**

**استاد حيدرعلي قلمداران**

(1292- 1368هـ .ش)

ویرایش، تصحیح وتحقیق:

**د . حنیف زرنگار**

**ح**

**محمد عبد اللطيف أنصاري، 1431 هـ**

**فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر**

**قلمداران، حيدر علي**

**خلافت و امامت (الإمامة والخلافة) باللغة الفارسية. /حيدر علي قلمداران؛ محمد عبداللطيف أنصاري.- المدينة المنورة، 1431 هـ**

**56 ص، 24 سم**

**ردمك: 6 – 4753 - 00- 603- 978**

**1- الخلافة 2- الإسلام – نظام الحكم أ. أنصاري، محمد بن عبداللطيف (مترجم) ب، العنوان**

**ديوي 1، 257 2720 / 1431**

**رقم الإيداع: 2720 / 1431**

**ردمك: 6 – 4753 - 00- 603- 978**

**شناسنامه كتاب**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **نام کتاب:** |  | **خلافت و امامت** |
| **تأليف:** |  | **حیدرعلی قلمداران قمی**  **(1292- 1368شمسی)**  **www.qalamdaran.com** |
| **ویرایش، تصحیح وتحقیق:** |  | **د . حنیف زرنگار** |
| **ناشر:** |  | **انتشارات عقيده**  **(www.aqideh.com)** |
| **سال چاپ:** |  | **1391 ه‍ . ش / 1434 ه‍ . ق** |
| **تیراژ:** |  | **3.000 نسخه** |
|  |  |  |
| **ناظر علمی و فنی:** |  | **مجموعه موحدين**  **www.mowahedin.com**  **contact@mowahedin.com** |

فهرست مطالب

[مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین 1](#_Toc348518424)

[مقدمه‌ی ناشر 5](#_Toc348518427)

[شرح مختصری از زندگی استاد حیدر علی قلمداران 9](#_Toc348518428)

[\* آغاز فعالیت‌های قلمی استاد 11](#_Toc348518429)

[\* استاد قلمداران و شعر 13](#_Toc348518430)

[\* تغییر نام خانوادگی استاد 14](#_Toc348518431)

[\* مشی فکری و عقیدتی استاد قلمداران 15](#_Toc348518432)

[\* آشنایی استاد قلمداران با شخصیت‌های معاصر 17](#_Toc348518433)

[1- آیت الله علامه شیخ محمدخالصی(ره) از علمای مجاهد مقیم عراق 17](#_Toc348518434)

[2- مهندس مهدی بازرگان (ره) 18](#_Toc348518435)

[3- دکتر علي شريعتي (ره). 19](#_Toc348518436)

[4- استاد مرتضی مطهری (ره) 19](#_Toc348518437)

[5- آيت الله العظمی حسين علی منتظری (ره) 20](#_Toc348518438)

[\* جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد 21](#_Toc348518439)

[\* اخلاق والا و آزادمَنشی استاد 24](#_Toc348518440)

[\* آثار و تألیفات استاد 24](#_Toc348518441)

[\* وفات 30](#_Toc348518442)

[خلافت و امامت 33](#_Toc348518443)

f

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

**حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت.**

**دینی که امروز مفتخر به آنیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذاشتگی‌هایِ مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مِهر حق در دل و مُهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوندِ سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عِرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.**

**آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاولِ دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتهتّک و جاهلان مُتنسّک، بر قامت رعنای دینِ حق نشست و شرک و غلوّ و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالارانِ دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنة رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن برنمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذّ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آنِ کیست؟**

**آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایة پوششِ رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعة ایران، خود گویایِ این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوة زمامدارانِ ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».**

**در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زدة شیعه‌ی امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعة غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقلِ توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را هر ساعت از ما قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود** |  | **بر بادِ قلّاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را** |

**حیدر علی قلمداران قمی – که از زمرة این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌یابیِ دیگر علل جداییِ فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیّت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدانِ راه حق، بدون شک، الگویی است برای حق‌پژوهان و جویندگانِ گوهر دین، تا با تأسی از شیوة دین‌پژوهی و عیار سنجیِ مدعیات دینی و در سایة آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحلِ سلامت برند و از گرداب شرک و توهّم رهایی یابند.**

**تلاش‌های خستگی ناپذیرِ این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینیِ جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیاتبخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.**

**لازم به ذکر هست که اصلاح‌گرانی که امروز کتابهایشان را منتشر می کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه‌ امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعۀ امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتابهایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتابهای بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملا از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیدۀ پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.**

**\*\*\***

اهداف

**آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی است در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیرِ مردانِ خدا. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:**

**1- امکان تنظیم و نشرِ آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستینِ دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.**

**2- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راهِ پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمندِ ایران معرفی شود.**

**3- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوستِ ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دلِ شیعة غالیِ خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشناییِ توحید بردند.**

**4- با نشر آثار و افکارِ این موحدینِ پاک‌نهاد، ثمرة پژوهش‌های بی‌شائبة آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصبِ زمامدارانِ دین و فرهنگ ایران به در آورَد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستانِ مسلمان در ایران فراهم کند.**

**\*\*\***

چشم انداز

**تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینة فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مقدور نخواهد بود، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت . هدف غاییِ دست اندر کارانِ مجموعة موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگانِ جهادِ علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگانِ راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمیِ این عزیزان، بستر مناسبی باشد برای رشد و تقویتِ جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادتِ مخلوق.**

**باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علوّ درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلمِ عفو کشد.**

a

مقدمه‌ی ناشر

**سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاکترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی- و خاندان و اصحاب پاک نهادش.**

**مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمة دوم سدة دوم هجری قمری، بیت‏الحکمه، كه در دورة خلافت هارون‏الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‏های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‏های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‏های گوناگون پزشكی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.**

**بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزُرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پسِ ابر‌های بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حقیقت، سرایی است آراسته نبینی که هر جا که برخاست گرد** |  | **هوا و هوس، گرد برخاسته نبیند نظر، گرچه بیناست مرد** |

**تلاش‌های برنامه ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشمِ مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.**

**به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم نظیر، قلم در دست گرفتند و در دلِ شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین فروشان و بدعتگذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفة بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی:** ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [يونس : ٦٢].

**آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند. نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با‌ برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسنگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملا منطبق با رویکرد‌های دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاهها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاما دیدگاه‌های ناشر و دست اندر‌کاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفحه‌ای است از نفحات حق و نوری است از جانب پرودگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.**

**نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملا شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تطور فکری‌اش به رشته تحریر در‌آورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحّه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی* می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه‌ و آثار ایشان است.**

**امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای باشد برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق. باشد که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.**

به نام خدا

شرح مختصری از زندگی استاد حیدر علی قلمداران

**به قلم: د. حنیف**

حيدر علی قلمداران، فرزند اسماعیل در سال 1292 خورشیدی در روستای ديزيجان **[**دژیگان قدیم که قدامتش بیش از هزار سال می‌باشد**]** در 55 کیلومتری جاده قم- اراک از توابع شهرستان قم، در خانواده‌ای کشاورز و نسبتاً فقیر چشم به جهان گشود. وی در اصل تفرشی بود، زیرا جدّ پدری‌اش مرحوم حاج حیدر علیکه مردی بسیار سخاوتمند و کارگشای امور مردم بود**-** از تفرش به دیزیجان نقل مکان کرده بوده است.

وی در پنج سالگی مادرش را از دست داد و در نتیجه مجبور بود از آن به بعد با نامادری روزگار بگذراند. این کودک محروم، اما علاقة وافری به خواندن و نوشتن داشت، لیکن به علت فقر و ناتوانی از پرداخت حتی دو قِران پول مکتب‌خانة روستا از حضور در کلاس درسِ تنها مدرس آن به نام «**زن آخوند**» محروم بود، و لذا فقط پشتِ در مکتب مي‌ايستاد و مخفیانه به درس پیرزن گوش مي‌داد. باري، مدتی به همین منوال گذشت تا اینکه یک روز، زمانی‌که کلیة شاگردان مکتب از پاسخ به سؤالات پیرزن مدرس عاجز مانده بودند، وی داوطلبانه به تمام پرسش‌هاي پیرزن پاسخ صحیح می‌دهد و در نتیجه اجازه می‌يابد از آن پس بدون پرداخت شهریه در کلاس‌های مکتب شرکت کند. لیکن وی به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن، به ناچار از دودة حمام روستا به جاي مرکب، و از چوب کبریت یا چوب‌های باریکِ خود ساخته به عنوان قلم، و از کاغذهاي بریده شده از حاشیة پهن قرآن‌های مسجد روستا، به جاي دفتر استفاده مي‌کرد؛ و بدین ترتیب عطش و شوق یادگیری خود را تا حدی فرو می‌کاست. استاد، فشرده‌ای از این محرومیتِ چه بسا خدا خواسته و داشتن روحیة جست و جوگر را در ابتدای پاسخی که در انتهای کتاب خمس، به ردّیة آقای رضا استادی اصفهانی نوشته، چنین می‌نگارد:

«نویسندة این سطور، جز دهقان زاده‌ای بیش نیست که بهترین و بیشترین اوقات عمر خود را در ده گذرانیده و از تمتّعات و تجمّلات و تکلّفات شهری، کمترین بهره را برده است. و اگر چه قضا و قدر، چند روزی یا چند سالی او را در کنار میز بهترین پست آموزشی (ریاست دبیرستان شهر) نشانیده است، اما متأسفانه یا خوشبختانه فاقد هر گونه مدرک تحصیلی است! زیرا نه در کودکی دبستانی را دیده و نه در جوانی، رخت به حوزة علمیه کشیده، نه دیناری از سهم امام و صدقات نوشیده و چشیده، و نه هیچ وقت عمامه و نعلینی پوشیده است!! پروردة دامان طبیعت و گیاهی از بوستان مشیّت است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من اگر خوبم اگر بد، چمن آرایی هست ج |  | که بدان دست که می‌پروردم می‌رویم ج |

با این همه، از دل و جان، عاشق علم و دانش و شیفتة اندیشه و بینش است.

از روزی که به لطف و کرمِ بخشندة بی‌منّت، به نعمت خواندن و نوشتن مرزوقشده است، به اقتضای فطرت حق‌جوی خود، همواره در صدد بوده است که از تماشای ملکوت آسمان و زمین و عجایب و غرایب آفرینش بهره‌ای برَد و نتیجه‌ای به دست آورَد و هر بود و نمود را به دیدة تحقیق، تا آن اندازه که واجب‌الوجود در قدرت و اختیارش گذارده است، بنگرد، و کورکورانه دنبال هر صدایی نرود و هر عاجز و درمانده‌ای مانند خویش را مُطاع نگرفته و تابع نشود، مگر آنکه در او فضیلتی بیند که قابل پذیرش و پیروی باشد. به همین جهت در تحقیق حقایق و تأسیس عقاید، چندان از محیط خود، که اکثر امور آن بر خلاف عقل و وجدانش بوده، تبعیت نکرده و با خِردِ خدا داد، اساس عقاید خود را بنیاد نهاده است؛ چه، جامعة خود را دچار تکلفات و تعصبات و تعیّنات و تشخّصاتی دیده است که محیط سادة آزاده از آن بی‌زار است. از این رو، در مسائل دین و مطالب آئین، مستقیماً به کتاب و سنّت رجوع کرده و حقایقی غیر از آنچه رایج است به دست آورده و آنها را در اوراق و دفاتری یادداشت کرده و گاهی به صورت کتاب و رساله‌ای جمع و تدوین و با مشقتی طاقت‌فرسا طبع و توزیع نموده است».

حيدر علی **-**که [به گفتة خودش] تنها بازماندة سیزده فرزند دختر و پسر خانواده بود که در اثر شیوع بیماری‌های مهلک مُسری، جان باخته بودند **-** در سن پانزده سالگي پدرش را نیز از دست داد. پدر وی مردي خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن او بود و انتظار داشت که پسرش فقط در امور کشاورزی کمکش باشد. اما او برای استفاده از مکتب‌خانه مجبور بود از خوردن نانِ صبح صرف نظر کند تا از دست پدرش -که می‌خواست او را به کار کشاورزی بگیرد- خلاص گردد.

استاد، به گفتة خودش، در سنّ بیست و هفت سالگي ازدواج کرد که حاصل این وصلت، هشت فرزند (5 پسر و 3 دختر) بود. وي در سال 1319 شمسي در قم سکونت گزيد و در سنّ سي سالگي به خدمت ادارة فرهنگ/ آموزش و پرورش این شهرستان در آمد و به واسطة داشتن خطی خوش و زیبا، ابتدا به کار در امور دفتری، و پس از مدتی به تدریس در دبیرستان‌ها مشغول گردید که پی آمد این تجربه، وی را به ریاست دبیرستان فرهنگ قم رسانید.

\* آغاز فعالیت‌های قلمی استاد

فعاليت قلمی و نگارشي استاد، از همکاري با مطبوعات و نشریات غالباً ديني در دهة بيست آغاز شد. وي در نشرياتي مانند **«استوار» و «سرچشمه‌»** در قم، و نشرياتي مانند **«وظيفه»‌** و **«يغما»** در تهران مقاله مي‌نوشت‌. قلمداران در روزگار جواني، در اواخر دهة بيست، مقالاتي هم در سال چهارم نشريه «**آئين اسلام**» به چاپ رساند. از جمله در شمارة 30 همين نشریه ‌مقالة تحت عنوان **«آيا متدينين ما دروغ نمي‌گويند؟»** چاپ شده که در شمارة 35 همان نشریه، مورد انتقاد آقاي محي‌الدين انواري قرار گرفت‌. همچنين در نشرياتي مانند **«نور دانش»**‌ و **«نداي حق»** هم مقالاتي چاپ کرد. عنوان مقالة از وي در مجلة نور دانش (سال اول، شماره 29) اين بود: **«مي‌دانيد که اعمال زشت ما موجب بدنامي ديانت است؟»**. وي در شماره‌هاي متعدد مجله هفتگي نور دانش و گاه، سالنامه‌ها مقالاتي دارد. از جمله نگاه کنید به مقالة وي در همان نشريه، سال اول، ش36؛ نيز عنوان مقاله‌ای از وي در نشریة نداي حق، شمارة 169 چنين بود: «**مقلديد يا محقق‌**». عنوان مقاله‌ای از وي در مجلة **مسلمين** هم چنین بود: **«من از عاشورا چنين مي‌فهمم‌**» (مسلمين، ش‌17، سال 1330ش).

گفتنی است که در نشرية «وظيفه»، مقاله‌اي تحت عنوان «انحطاط مسلمين و چارة آن‌» به چاپ می‌رسيد که بخشي از آن در شماره 630 (تيرماه 1338) و بخش‌هاي ديگر در شماره‌هاي بعدي «وظيفه» آمده که بسيار طولاني است‌. چند مقالة ردّ و ايراد هم بين استاد قلمداران و حاج سراج انصاري در نشرية «وظيفه» ‌به چاپ رسيده است‌. مجموعة نوشتة حاج سراج که بخشي در بارة همين علل انحطاط و بخشي هم در بارة مسأله توسل و معناي أولو الأمر است (تحت عنوان «در موضوع توسل و معناي أولو الأمر») به صورت يک جزوة مستقل در هشت صفحه (ضميمه وظيفه ‌شماره 697) به چاپ رسيده است‌ (که تاريخ خاتمه آن، آبان 1339 است).

همچنین مقالات فقهی و ارزشمندی از استاد در مجلة وزین **«حکمت»**، که آقایان سید محمود طالقانی (ره) و مهندس مهدی بازرگان (ره) نیز در آن قلم مي‌زدند، به چاپ ‌می‌رسيد.

طبق اظهار خود استاد، در مجله‌ای که از سوي ادارة فرهنگ قم به چاپ می‌رسيد مقاله‌ای منتشر شد که به حجاب اسلامی اهانت کرده بود، وی نیز جوابيه‌ای قاطع و مستدلّ در ردّ آن نگاشت، و در روزنامة **استوار** به چاپ رساند. این اقدام از سوي يک فرد فرهنگي خشم رئیس فرهنگ قم را بر انگیخت به گونه‌ای که در اثنای يک جلسة عمومی در برابر حضّار از او به تندی انتقاد کرد و به اخراج از ادارة فرهنگ تهديدش نمود! استاد مي‌گويد: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال صراحت لهجه و با دلیل و برهان، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالي وي را در برابر حضّار پاسخ دادم. پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمدلله بعد هم هیچ اتفاقی برایم نیفتاد، اما رئیس فرهنگ پس از مدتی از قم منتقل شد.

استاد مي‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگِ قم، احتمالاً اقدام آقای روح الله خمینی بود که در آن زمان در قم درس اخلاق مي‌داد و من نیز گه گاهی در درس وی حاضر می‌شدم. ایشان بعد از قضية اداره فرهنگ کسی را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم، وقتی نزد ایشان رفتم موضوع را جویا شد و پس از تعریف ماجرا به من گفت: ابداً نترس هیچ غلطی نمي‌تواند بکند من نمي‌گذارم این مردک در این شهر بماند، اگر باز هم چیزی گفت جوابش را بدهید. **(**در ضمن استاد اشاره کردند که آقای خمینی یک بار در همان جلسة درس اخلاق که راجع به ولایت و مقام ولیّ سخن می‌گفت، اظهار داشت: «**ولیّ خدا اگر پُف کند چراغ آفرینش خاموش می‌شود**!» من نیز وقتی طرز تفکر او را چنین دیدم دیگر در درس وی حاضر نشدم)**.**

\* استاد قلمداران و شعر

مرحوم حیدر علی قلمداران با آنکه شاعر به معنای اخصّ آن نبود اما در سرودن شعر، قریحه‌ای خوش داشت، و چنان که پیش از این گفته شد برخی اشعار وی در مجلة «یغما» و «نور دانش» به چاپ می‌رسید. از جمله بنگريد به شعری که از وي در «نور دانش»، سال اول، شمارة 36 در بارة آية ﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا﴾ درج شده است‌. افزون بر این، یازده غزل و قصیدة ديگر استاد نيز در شماره‌های گوناگون همان مجله در بین سال‌های 1326 تا 1328 چاپ گردیده ‌است‌. در اینجا غزلی چاپ نشده از وی تقدیم می‌گردد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من نوگلی ز گلشن عشق و جوانی ام اما هزار حيف که مانند عندليب پرواز من به کُنگر گردون محال نيست با آب و دانه‌ام مفريب ای شکارچی سودای خام می‌پزی و رنج می‌بری بال و پرم چو ريخت زمينگيرگشته ام يعقوب وار، ديده‌ام از هجرکور شد من مَحرَمم به نکته‌ی عشق ای حجابدار ليلی به انتظار من است ای فلک چرا مقراض جهل بال و پرم ریخت ای عجب در توده‌ی که يک نفر از اهل گوش نيست در انتظار مژدة آزادی تو اَم |  | معنی شکافِ حکمت و رمز معانی ام اندر قفس شکسته پرِ نکته دانی ام  گر زین قفس ز روی شفقّت رهانی ام کاگه ز رمز برّه و مِهر شبانی ام تا بر مُراد خويش مگر پَرورانی ام شهبازِ بال سوخته‌ی آسمانی ام ديدار يوسف است علاج اَر توانی ام از نو عروسِ معنی عَبث می‌رمانی ام مجنون صفت به دشت و دَمن می‌دوانی ام کا کنون شکسته پر به هوا می‌پرانی ام دارد چه سود زمزمه و نغمه خوانی ام ای مرگ می‌شتاب مگر وارَهانی ام |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |

**(شب 22 بهمن 1322 شمسی)**

چنان که از تاریخ مذکور بر می‌آید، استاد این غزل را در 30 سالگی سروده است.

\* تغییر نام خانوادگی استاد

در بین سال‌های 1325 تا 1327**-**که هنوز تحولات فکری و عقیدتی در استاد به وقوع نپیوسته بود**-** به عللی که بر کسی کاملاً معلـوم نیست، وی نام خانوادگی خـود را از (قلمداران) به (هیربد) تغییر داد. اما آنچه که بیشتر به ذهن می‌رسد و حدس‌هایی که نزدیکان وی می‌زنند، این است که آن مرحوم به لحاظ مواضع سیاسی که در برخی مقالات و نوشته‌هایش اتخاذ می‌نمود، نامش به عنوان نویسندة مخالف حکومت وقت، شناخته شده و در نتیجه، محدودیت‌ها و محظوریت‌هایی برای او ایجاد می‌کرده است. لذا استاد برای ناشناخته ماندن و مصون بودن از مشکلات، نام خانوادگی‌اش را تغییر داده است.

\* مشی فکری و عقیدتی استاد قلمداران

گرايش نخست فکری استاد به زنده کردن تمدن اسلامي و بررسي علل انحطاط بود، به همين دليل برخي از نوشته‌هايش را با عنوان «سلسله انتشارات حقايق عريان در علل و عوامل انحطاط و ارتقاي مسلمانان‌» نشر مي‌کرد. در همين فضا بود که توجهش به اصلاح‌گري جلب شد و اين اصلاح‌گري از نظر او، که در فضاي ايران شيعي مي‌زيست، محصور در اصلاح تشيع گرديد. وي که با نگاهي مذهبي و سنتي به سراغ اين بحث آمده بود، حرکتش را با عنوان «مبارزه با بدعت‌» معرفی مي‌کرد، و اين بر خلاف و متفاوت با مشي کساني بود که در ايران تحت تأثير جنبش فکري در غرب، به اصلاح‌گري‌ مي‌انديشيدند.

زماني که قلمداران در اين مسير بسیار دشوار گام نهاد، به طور طبيعي مي‌بايست به تجربه‌هاي پيشين مي‌نگريست و او اين کار را با پيروي از شريعت سنگلجي (م 1322ش‌) و مهم‌تر از او سيد اسدالله خرقاني (م 1316ش‌) و نيز علامه شيخ محمد خالصي دنبال کرد.

در اين گرايش، اصلاح‌گري همزمان متأثر از توجه به سنت از يک سو، و مدرنيته از سوي ديگر است و اين ویژگی، به ‌طور بنيادي در انديشة اين افراد وجود دارد.

همچنین بايد توجه داشت که در زمينه حکومت اسلامي، وي در مقابل احمد کسروي قرار دارد و در حالي‌که کسروي مدعي آن است که در اسلام حکومت وجود ندارد، قلمداران سخت بر وي و مطالبش در کتابچة **«پيرامون اسلام»‌** تاخته و تلاش مي‌کند تا ثابت کند در اسلام، نظرية حکومتي‌ِ خاص وجود دارد.

باری، قلمداران با جريان مشابهي در تبريز که خانوادة بزرگ شعار آن را هدايت مي‌کردند و ديدگاه‌هاي توحیدي خود را در قالب تفسير قرآن بيان مي‌نمودند، ارتباط داشت‌. زماني که در سال 1352ش يادنامه‌اي براي مرحوم استاد حاج ميرزا يوسف شعار با عنوان (يادنامه استاد حاج ميرزا يوسف شعار) چاپ شد، علاوه بر آن که دکتر جعفر شعار، پسر حاج ميرزا يوسف، در آنجا مقاله داشت، افرادي مانند علاّمة برقعي و استاد حيدر علي قلمداران هم‌ مقالاتي در آن يادنامه نوشتند. استاد در پايان مقاله خود در صفحه 42 آن کتاب، به ‌ستايش از استاد حاج ميرزا يوسف شعار (ره) پرداخته است.‌

نگرش وابستگان به اين نحله در باره مفهوم امامت، به طور معمول بر اين پايه است که ‌نصوص امامت را به گونه‌اي ديگر تفسیر و تأويل کرده و اعتقاد شان شبیه شيعيان‌ زيدي نسبت به امامت و جايگاه آن است‌. در اين باره، استاد قلمداران کتاب **شاهراه اتّحاد** را در بررسي نصوص امامت نوشته است‌.

می‌دانیم که وي حرکت فرهنگي‌اش را با عنوان مبارزه با بدعت و خرافه آغاز کرد. اينها دو مفهومي بود که در انديشه اصلاحي او اهميت بسيار داشت‌. او معتقد بود که رواج ‌خرافات و بدعت‌ها سبب عقب‌ماندگي جامعه اسلامي و نيز بي‌اعتنايي نسل جوان به ‌دين شده است‌. نمونه‌ای از بدعت‌هايي که وي به ما مي‌شناساند، در اين عبارت وي‌ فهرست شده است‌:

«ما خود امروز شاهد و ناظر اعمال بسياري هستيم که به عنوان اعمال ديني و اوامر مذهبي صورت مي‌گيرد، که نه تنها در دين خالص و شريعت صحيحه اسلامي اثري از آن‌ نيست، بلکه شارع در [حال‌] مبارزه با آن است، چون تشريفات نامشروع براي اموات و ساختمان بقاع و ضرايح و تجديد و تعظيم قبور و وقف املاک و اشياء بر گور مردگان و زيارت‌هاي اختراعي و مسافرت‌هاي بدعي مذهبي، و نذورات حرام بر اَنداد و تعزيت و تظاهرات قمه‌‌زن و سينه‌زن، و مخارج و مصارف گزاف و نوحه‌خواني‌هاي ممنوع و قصيده‌‌پردازي‌هاي غاليانه و شبيه در آوردن خلاف شرع و عقل، و قرباني‌هاي «مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ» و خواندن دعاهاي مجعول و نامعقول در ايّام و ليالي متبرّکه و صدها از اين قبيل، که ما حتّي به اشاره هم قادر نيستيم که آنها را نام ببريم، نعوذ باللّه من سخطه وغضبه»‌.

استاد قلمداران بر اين باور بود که در مسير زندگي خود، حرکتي در جهت مبارزه با بدعت‌ داشته و همين امر، او را در معرض بليّات و مصايب متعدد قرار داده است‌. وی اتهامات ‌سني‌گري را رد کرده و در مقام شرح باورهايش چنین تأکيد می‌کند:

«ما مسلمانيم که به يگانگي خدا چنان که تمام انبيا و اولياء معترف، و قرآن و نهج‌البلاغه و اخبار ائمه اطهار راهنمايي مي‌کنند و عقل و وجدان گواهي مي‌دهد، و به رسالت جميع پيغمبران که قرآن رسالت ايشان را تصديق مي‌نمايد و به آنچه محمد رسول اللهص‌ و آل او از جانب خدا بيان داشته‌اند و به بعث يوم النشور، ايمان داشته و در انگيزة اين ايمان به ‌آنچه در قدرت ما بوده عمل کرده و مي‌کنيم‌«[[1]](#footnote-1).

\* آشنایی استاد قلمداران با شخصیت‌های معاصر

1- آیت الله علامه شیخ محمدخالصی(ره) از علمای مجاهد مقیم عراق

**استاد** از همان جواني شيفتة آثار آيت الله علاّمه شيخ محمد خالصي گرديد و به ترجمة آثار وي، که قدري متفاوت از مشي رسمي تفکر شيعي با نگاه اصلاحي نوشته شده بود، همت گماشت‌. کارهاي ديني وي از اين زمان به بعد بيشتر ترجمة آثار خالصي بود. وی کتاب‌هايي مانند: «المعارف المحمدية»**،** «إحياء الشـريعة»، «الإسلام سبيل السعادة والسلام»، و «الجمعة»‌ شيخ محمد خالصي را به فارسي ترجمه کرد. نشرية هفتگي «وظيفه»، که گفته می‌شود روزگاري همراهي و حمايت علامة خالصي را پشت سر داشت، مقالاتي از استاد قلمداران در ترجمة کتاب «الجمعة» خالصي چاپ مي‌کرد که اين مقالات، که‌ حاوي برخي از مباحث مربوط به حکومت ديني هم بود، بعدها تحت عنوان (ارمغان الهي) ‌به صورت کتاب درآمد. البته آقای خالصی مدتی بعد تحت تأثیر افکار روشنگرانة مرحوم قلمداران قرار گرفت و علائم این تغييرات فکری او در آثار بعدي اش مشهود است. همچنین از تقریظ بلند و جامعی که علامه بر کتاب **«ارمغان آسمان»** استاد نوشت، این تأثّر مشهود است؛ ایشان در بخشی از تقریظ خود مي‌نويسد:

**«**جواني مانند استاد حیدر علی قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمین و فراموشی تعالیم اسلامی، بلکه در عصر جاهلیت، پي به حقایق اسلامی مي‌برد و مابین جاهلان مُعاند، این حقایق را بدون ترس و هراس، با کمال شجاعت و دليري منتشر مي‌نمايد. چگونه ادای حق این نعمت را مي‌توان نمود؟».

استاد قلمداران در سفرهايي‌که به شهرهای عراق، به ویژه کربلا نمود، علاوه بر **علامه خالصی** با علامه **کاشف الغطاء** و علامه **سيـد هبـة الدين شهرستاني**، مؤلف کتـاب «الهيئة والإسلام» نيز ملاقـات نمود و آشنايی یافت. وی علاوه بر نامه نگاری‌های فراوانی‌که با علامه خالصی داشت، با علامه شهرستانی هم در بارة برخی مسائل کلامي از طریق نامه، مباحثه و مناظره می‌کرد.

2- مهندس مهدی بازرگان (ره)

آن گونه که خود استاد نقل مي‌کرد، نحوة آشنايي اش با آقاي مهندس بازرگان این گونه بـود: «یک روز کـه برای برگشت از روستا به قم در کنار جـاده منتظر اتوبوس ایستاده و مشغول مطالعه بودم، متوجه شدم يک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت، به عقب برگشت و جلوی بنده که رسید آقایان تعارف کردند که سوار شوم. در مسیر راه فهمیدم که يکي از سرنشینان آقای مهندس مهدی بازرگان است که گويا آن موقع (سال 1330 يا 1331 خورشیدی) مسؤولیت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و به همراه آقای مهندس یدالله سحابی از آبادان بر مي‌گشتند. آقای بازرگان به بنده گفتند: برای من بسیار جالب بود که ديدم شخصي در حوالي روستا کنار جاده ايستاده و غرق در مطالعه است**».**

اين اتفاق، بذر دوستي و مودّت را در ميان آن دو پاشيد و بارور ساخت، تا جايي‌که مهندس بازرگان در کتاب **«بعثت و ایدئولوژی»** خود از کتاب **«حکومت در اسلام»** استاد استفادة فراوان نمود. همچنین کتاب **«ارمغان آسمان»** استاد قلمداران نیز بعدها مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گرديد که برای دکتر علي شريعتي وصف آن را گفته بود. گفتنی است که مهندس مهدي بازرگان پس از آزاد شدن از زندان، حد اقل دو بار برای ديدار با آقای قلمداران به قم آمدند.

3- دکتر علي شريعتي (ره).

وی کتاب «ارمغان الهی» استاد قلمداران را دیده بود و پس از شنیدن وصف کتاب **«ارمغان** **آسمان»** از زبان دانشمندان و دانشجویان روشنفکر دانشگاه، به ویژه مهندس بازرگان، بیشتر جذب افکار استاد گرديد. همين امر باعث شد که دکتر شریعتی در آذر ماه سال 1342 شمسی، نامه‌ای در این خصوص از پاریس برای استاد قلمداران بنویسد و تقاضای ارسال کتاب مذکور را بنمایند. (متن نامة وی در کتاب **یادگاران** **مانا** **-**که یادنامة مرحوم شریعتی است**-** و نیز وب‌سایت حیدر علی قلمداران درج شده است).

بعدها که دکتر شریعتی به ایران بازگشت به یکی از دوستان خود، آقای دکتر اخروی (که با استاد قلمداران از دوران فرهنگ قم آشنايی داشت) گفته بود که: قلمداران سهم بزرگي در جهت بخشیدن به افکار من دارد و مشتاق ديدار او هستم، اگر مي‌توانيد ترتیب این ديدار را بدهید. اما متأسفانه این ديدار محقق نشد و دکتر شریعتی به دیدار معبودش شتافت؛ خدایش بیامرزد!

4- استاد مرتضی مطهری (ره)

وی نیز از جمله اشخاصی بود که علاقه‌ای پنهان به استاد قلمداران داشت، ولی از بيم سرزنش همکیشان روحانی خود، علاقه‌اش را علنی نمی‌کرد. طبق اظهار مرحوم قلمداران، یک شب پس از خروج از جلسة سخنرانی، آقای مطهری در يک ملاقات کوتاه خیابانی**-** در حالی که با احتیاط اطراف خود را می‌پایید**-** به آقای قلمداران گفته بود: **«بَه بَه آفرین آقای قلمداران! کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم حظ کردم، بسيار خوب بود».**

5- آيت الله العظمی حسين علی منتظری (ره)

آن فقیه عالی مقدار از سال‌های پیش از انقلاب با مرحوم قلمداران دوستی و مودّت خاصی داشت و بدون آنکه به دیگران ابراز نماید، نوع نگرش و تفکر دینی وی را می‌پسندید. شواهد این مدّعا از این قرارند:.

**الف)** زمانی‌که آقای منتظری قضیه چاپ شدن کتاب **خُمس** آقای قلمداران را در اصفهان شنیدند، به وسیلة آقای مهدی هاشمی (برادر دامادش) مبلغ 1000 ریال فرستاده و گفته بودند: این هم سهم ما برای چاپ کتاب خمس!

بنده خاطرم هست که مرحوم قلمداران می‌گفتند: وقتی آقای منتظری کمی قبل از پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدند، به منزل‌شان در محلة عشقعلی قم آمدند. هنگامی‌که بنده برای دیدار وی بدانجا رفتم، پس از ابراز شادمانی بسیار از دیدار یکدیگر، روی به اطرافیان -که اغلب طلبه بودند**-** کرده و با خنده و لهجة شیرین خود فرمودند: ایشان همان آقای قلمداران هستند که **خمس** را از دست ما گرفتند و ما را محروم کردند!

لذا معلوم می‌شود آن فقیه بزرگوار به نظریة استثنایی و بی‌سابقة استاد در موضوع خمس، نیک واقف بوده، یعنی می‌دانسته که وی فقط به خمس در غنایم جنگ قائل بوده است.

ب) به فرمودة استاد قلمداران، آقای منتظری سال‌ها پیش از انقلاب کتاب معروف، جنجال برانگیز و بی‌سابقة **«حکومت در اسلام»** استاد را به عنوان تئوری حکومت دینی، به طلاب خویش در نجف آباد تدریس می‌کرده است.

ج) شایان ذکر است در بین سال‌های 63 تا 67 زمانی‌که آقای قلمداران، پس از سه بار سکتة مغزی در بستر بیماری بودند**،** آقای منتظری ابراز لطف نموده و چند بار متوالی یک روحانی را که نمایندة ایشان بود، برای عیادت و احوال‌پرسی نزد استاد فرستادند. این هم یکی دیگر از علائم دوستی و محبت مابین آن دو استاد مرحوم. خدایشان بیامرزد!

\* جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد

1- پس از انتشار مخفيانة دو کتاب **«خمس» و «شاهراه اتحاد»** (بررسی نصوص امامت) و کمي پيش از پیروزی انقلاب، يکي از آیات عظام قم به نام شیخ مرتضی حائري، فرزند آیت الله شیخ عبدالکریم حائري مؤسس حوزة علمية قم، به وسیله شخصی از آقای قلمداران خواسته بود که به منزل ایشان برود. فردای آن روز که آقای قلمداران به خانة آقای حائري مي‌رود، ایشان به استاد مي‌گويد: آیا کتاب **نصوص امامت** را شما نوشته‌ايد؟ استاد پاسخ مي‌دهد: بنده نمي‌گويم من ننوشته‌ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمي‌خورد! آقای حائري می‌گوید: ممکن است شما را به سبب تأليف این کتاب به قتل برسانند! آقای قلمداران هم در پاسخ مي‌گويد: چه سعادتي بالاتر از اين که انسان به خاطر عقيـده‌اش کشته شود، سپس آقای حـائري مي‌گويد: اگر شما مي‌توانيد همه را جمع‌آوری نموده و در خاک دفن کنید يا بسوزانيد! ایشان پاسخ مي‌دهد: در اختیار بنده نيست، افراد ديگري در تهران چاپ کرده‌اند، شما اگر مي‌توانيد همه را خریداری کنید و بسوزانيد! از طرفی، این همه کتاب کمونیستی و تبلیغ بهائي‌گري در این کشور چاپ و منتشر مي‌شود، چرا شما در بارة آنها اقدامی نمي‌کنيد؟!

باری، پس از گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب در تابستان 1358 شمسی، شب بیستم رمضان سال 1399 قمری -که استاد طبق عادت هر سال، تابستان را در روستای ديزيجان مي‌گذراند- جوان مزدوری که از جانب کوردلان متعصب فتوا گرفته و تحریک و مسلح شده بود، نيمه شب وارد خانة استاد شد و در حالت خواب سر او را هدف گرفته و شلیک کرد و گریخت، لیکن علی رغم فاصلة بسیار کم، گلوله فقط پوست گردن ایشان را زخمی کرد و در کف اتاق فرو رفت.

طبق اظهاراتي که از خود استاد نقل شده، روز قبل از حادثه جواني از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌ای عقاید و نظریات ایشان، به ویژه در بارة کتاب فوق‌الذکور سؤالاتي کرده بود! بدون شک تألیف کتاب **خمس** و **شاهراه اتحاد يا بررسی نصوص امامت**، انگيزة قوي این ترور بوده است.

پُر بي‌راه نيست اگر نام استاد در لیست قتل‌های زنجیره‌ای **-** که از اوایل انقلاب شکل گرفته بود**-** قرار گیرد، که البته در مورد وی، نافرجام ماند! در هر صورت مشيّت و تقدیر الهی مرگ استاد قلمداران را در آن زمان اقتضا نکرده بود؛ به همين خاطر استاد رفت و آمدش به روستا و فعالیتش را ادامه مي‌داد و معتقد بود که: ﴿لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوۡلَىٰنَا**...﴾.**

طبق شواهد موجود، در شب حادثه، فرد ضارب با استفاده از تاریکی شب و باز بودن درب خانه، وارد باغچة منزل استاد شده و لابلای درختان کنار دیوار کمین مي‌کند. نيمه‌هاي شب که اطمینان مي‌کند همه به خواب رفته‌اند، با چراغ قوه و اسلحة کمری وارد اتاق خواب استاد شده و به طرف سر استاد نشانه رفته، شلیک کرده و پا به فرار مي‌گذارد. اهالی روستا سراسیمه از خانه‌ها بیرون آمده و به کمک پسرها، استاد را که خون از گردنش جاری بوده به کنار جاده برده و به بیمارستان **کامکار** قم مي‌رسانند. چند روز بعد دو جوان که ظاهراً درس طلبگي مي‌خواندند، به منزل استاد مراجعه کرده و سراغ احوال وي را مي‌گيرند؛ پس از رفتن، پسر آقای قلمداران آنها را تعقیب مي‌کند و با کمال تعجب می‌بیند که آنها وارد يکي از مدارس طلاب حوزة علمیه قم در محلة یخچال قاضی گرديدند!

2- حادثة تلخ دیگر در زندگی استاد، فوت ناگهانی سومین پسرش در فروردین ماه سال 1360 شمسی در سانحة خروج اتوبوس از جاده بود که باعث تألم روحی عمیق وي گردید. به گونه‌ای که پس از این حادثه، سکتة مغزی آن مرحوم در اسفند ماه همان سال، او را از فعاليت‌هاي قلمي و تحرّک جسمی محروم ساخت و دیگر نتوانست کار تألیف را ادامه دهد، لیکن مطالعه را حتی الامکان رها نساخت.

3- دیگر واقعة تلخ زندگی استاد قلمداران، دستگیری و حبس او در زندان ساحلی قم بود. از خود استاد شنیدم که مي‌فرمود: **«**در مهر ماه سال 1361، یک روز که من در اثر دو سکتة مغزی پي در پي در منزل روي تخت خوابیده بودم، دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به اتهام واهي ضديّت با انقلاب اسلامی با مقدار زیادی از کتاب‌هايم با خود بردند و حتی اجازه ندادند داروهايم را بردارم! سپس مرا به زندان ساحلی قم منتقل کردند و در حالي‌که فقط يک پتوی زير انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شيشة سلول تا صبح از سرما به دیوار چسبیدم و شام هم به من نرسید، زيرا سایر زندانیان غذاها را چپاول کردند! فقط يکي از زندانیان از سهم غذای خودش مقداری به من داد. صبح هم اوضاع به همين منوال بود، لذا آن روز را نيّت روزه کردم.

البته فرزندانم جریان دستگیری و زندانی شدنم را به منزل آیت الله العظمی منتظری، که آن زمان قائم مقام رهبری بودند، اطلاع دادند؛ يک وقت دیدم چند نفر پاسدار به سلول ما آمدند و با دست پاچگي توأم با احترام و عذرخواهي، صبح همان روز مرا از سلول بیرون آورده و به خانواده‌ام اطلاع دادند برایم لباس بیاورند، سپس با گرو گرفتن سند مالکیت منزل، بنده را آزاد کردند**».**

حال تصور کنید اگر مرحوم استاد، علاوه بر لطف و عنایت خداوند متعال، دوستی مانند آیت الله العظمی منتظری نمي‌داشت که از ایشان حمایت کند، با آن حال بيماري و بدون داروهای لازم، در شرایط آن سلول چه بر سرشان مي‌آمد؟!

لازم به ياد آوری است که اداره اطلاعات قم در سال 1374 نمایشگاهی در گلزار شهدای این شهر برپا کرد به نام **«مجاهدت‌هاي خاموش!»** که چند اثر از استاد قلمداران را به عنوان نمونه‌ای از افکار و عقاید انحرافی، به نمایش گذاشته بود. نیز در کنار آنها، اسناد و مدارکی علیه آیت الله العظمی منتظری (ره) به چشم مي‌خورد!

\* اخلاق والا و آزادمَنشی استاد

ایشان در طول زندگی، شخصی راستگو، عفیف، راست‌کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صریح‌اللهجه بود و همة کساني‌که به نحوی با ایشان ارتباط نزدیک داشته‌اند ایشان را انسانی والا، بي‌پيرايه، بي‌تکلف و بي‌اعتناء به خوراک و پوشاک مي‌شناختند. گویا استاد در این راستا به هم نامش علی علیه السلام و سایر بزرگان دین اقتداء مي‌کرد و زندگي اش از لحاظ سادگی، شباهت زيادي به زندگی سلفِ صالح و پیشگامان راستین اسلام داشت.

او با وجودي که مي‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقیقات وافرش، قبل و بعد از انقلاب، به مناصب و مدارج دنیوی دست یابد و برای خود و خانواده‌اش زندگی و آیندة مرفّهي فراهم آورد، اما مشی زاهدانه و طبع منيعش، مانع گرایش او به قدرت زمان و نیل به متاع و حطام دنیا و در پيش گرفتن تقيّه و همراهی با خرافات و اباطیل گردید، و هرگز حقیقت را در پاي مصلحت و جوّ حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زود گذر دنیا را فدای حق و حقیقت نمود؛ که البته به تبع آن بزرگوار، افراد خانواده و وابستگان نزدیکش نیز به انحاء گوناگون مورد بی‌مهری و طرد مسئولان حکومتی واقع شده و از داشتن موقعیت اجتماعی شایسته، محروم گردیدند.

\* آثار و تألیفات استاد

استاد قلمداران علاوه بر مقالات عديده‌ای که در روزنـامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ مي‌رسـاند، تعداد قابل توجهی تأليـف و ترجمه نیز دارد که همگي کتاب‌هاي ارزنده و محققانه‌ای است. آثار وی به قرار زیر است:

1- اولین اثر چاپ و منتشر شدة استاد، ترجمة بخشی از کتاب **«کُحلُ البصر في سیرة خیر البشر»** اثر حاج شیخ عباس قمی است که حاوی اخلاق و کردار پیغمبر بزرگوار اسلامص می‌باشد. خود استاد از جمله امتیازات آن را ترجمة اشعار عربی کتاب مذکور به فارسی بر می‌شمارد که در نظر ارباب ادب از اهمیتی خاص برخوردار است. این ترجمه در سال‌های 1324 و 25 انتشار یافته است.

2- ترجمة کتاب **«المعارف المحمدية»** که يکي از آثار علامه خالصی است. این کتاب در فروردین سال 1328 شمسی ترجمه و در چاپخانة روزنامة «استوار» در قم چاپ و منتشر شده است.

3- ترجمة سه جلد کتاب «**إحياء الشـريعة في مذهب الشیعة**» علامة خالصی که تقریباً شبیه يک رسالة توضیح المسائل بوده و با عنوان «**آئین جاویدان**» در سال‌هاي 1330، 36 و 37 به چاپ رسیده است.

4- **«آئین دین يا احکام اسلام»** ترجمة کتاب «**الإسلام سبيل السعادة والسلام**» اثر علامة خالصی؛ این کتاب نیز در سال 1335 شمسی توسط چاپخانة حکمت قم چاپ و منتشر شده است.

5- تألیف کتاب مشهور **«ارمغان آسمان»** در شرح علل و عوامل ارتقاء و انحطاط مسلمین، در سال 1339 شمسی، که قبلا به صورت سلسله مقالاتی در روزنامة «وظیفه» چاپ و منتشر مي‌شده است.

6**- «ارمغان الهی»** در اثبات وجوب نماز جمعه، این کتاب که ترجمه کتاب «الجمعة» علامه خالصی است، در سال 1339 شمسی انتشار يافت.

7- **«حج يا کنگرة عظیم اسلامی»** در سال 1340 شمسی.

8- رسالة **«مالکیت در ایران از نظر اسلام»** که دست‌نویس آن با خط مرحوم استاد باقی مانده و هنوز چاپ نشده است.

9- ترجمة کتاب **«فلسفة قیام مقدس حسيني»** اثر علامه خالصی **(**1382 ق**).**

10- جلد اول کتاب ارزنده و معروف **«حکومت در اسلام»** در سال 1344 شمسی/1385 ق منتشر شد و طي 68 مبحث، اهمیت و کيفيت تشکیل حکومت از نظر اسلام را بررسی کرده است. این کتاب تا آن زمان در نوع خود بي‌سابقه و بي‌بديل بود و مي‌توان به جرأت ادعا نمود که تا کنون نیز نظیر آن در ایران تألیف نشده است. (قابل ذکر است که حجت الاسلام رسول جعفریان مقاله‌ای خواندنی و تا حدّی منصفانه، تحت عنوان «**حیدر علی قلمداران و دیدگاه او در باب حکومت اسلامی**» نوشته که در وب سایت شخصی وی نیز موجود است).

از استاد شنیده شده که مي‌فرمود: آیت الله منتظری این کتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان به عنوان تئوری حکومت اسلامی به طلاب درس مي‌داده است. انگيزة تألیف این کتاب را استاد چنین بیان داشته است:

**«**در شب دوشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سال 1384 قمری مطابق هیجدهم خرداد ماه 1343، ساعت یک بعد از نیمه شب، هنگامی‌که بر حسب عادت برای تهجد بر می‌خاستم، در عالم رؤیا مشهودم شد که گویی با چند نفر در صحرای کربلا هستیم و چنان مي‌نمود که وجود اقدس حسینی از دنیا رفته و جنازة شریف او در زمین به جاي مانده و من بايد او را غسل دهم، و ظاهراً کسانی هم با من همکاری خواهند کرد. من در صدد بر آمده و خود را آماده برای غسل دادن آن بدن مطهّر نموده و لنگی بر خود پیچیده مهیا گشتم، و در این حال از این پیش آمد بسی مفتخر بودم که علاوه بر درک فضیلت تغسیل جسد أطهر حسینی، شکل و شمایل حقیقی و صورت مبارک آن جناب را ... بالعیان خواهم دید، و در حالی که می‌خواستم هر چه زودتر خود را به آن بدن نازنین برسانم و مشغول تغسیل شوم، رعایت احترام را لازم دیدم که قبلاً وضو گرفته آنگاه متصدی چنین عمل پر افتخاری شوم. در حینی که مقدمات وضو را می‌چیدم از خواب بیدار شدم، و این خواب مبارک را بر نوشتن این رسالة شریف که حقاً شستشوی گردهاي اوهام و خرافات از پیکر مقدس اسلام و نمایاندن چهرة حقیقی طلعت نورانی دین مبین است، تعبیر نمودم و به شکرانة آن به قیام تهجد اقدام نمودم، و الحمدلله؛ و پس از آنکه يادداشت‌هايي در این موضوع تهیه و آماده برای تألیف این رساله کرده بودم، پس از وقوع این رؤیای مبارک بلا فاصله صبح همان روز يعني هجدهم خرداد ماه 1343 در قرية ديزيجان قم، هنگامي‌که تعطیلات تابستان را مي‌گذرانیدم، به کار تألیف این رساله پرداختم».

11- **«آیا اینان مسلمانند؟»** در سال 1344 شمسی در قطع جيبي انتشار يافت. این کتاب کم حجم، ترجمة وصيت نامة علامة خالصی در بیمارستان است که در سال 1377 هجری قمری به منشی خود املاء فرمود و بعداً تحت عنوان «هَل هُم مُسلمون؟» به چاپ رسید. نیز به ضميمة آن، رسالة کوتاهی است به نام «ایران در آتش نادانی» که ترجمة قسمت‌هايي از کتاب «**شَررُ فتنةِ الجهل في إيران**» اثر علامه خالصی مي‌باشد.

12، 1۳، 1۴، 15 و 16- مجموعة پنج قسمتی **«راه نجات از شرّ غُلات»** که ردّیه‌ای است بر کتاب «امراء هستی» تألیف آیت الله نبوی، در بین سال‌هاي 1350 تا 1354 نوشته شده، و مباحث ذیل را شامل مي‌شود: الف) **علم غیب**، در اثبات اینکه فقط خداوند عالم به غیب است، و بحث‌های مفصل در این باره؛  
ب) **بحث در ولایت و حقیقت آن** (که تا کنون مستقلاً چاپ نشده است)؛  
ج) **بحث در شفاعت**، حاوی مباحثی در ردّ شفاعت مصطلح در میان عامّة مردم؛ د) **بحث در غلوّ و غاليان** [که به ضميمة کتاب شفاعت به چاپ رسیده است]؛ هـ) **بحث در حقيقتِ زیارت و تعمیر مقابر**، که به نام **«زیارت و زیارتنامه»** یا «**زیارت قبور**» که یک بار به صورت مستقل و بار دوم به ضمیمة کتاب «خرافات وفور در زیارات قبور» علاّمة برقعی منتشر گردیده است.

آنچه که در اینجا لازم است برای روشن شدن ذهن محققان و علاقه‌مندان تذکر داده شود، این است که اکثراً فکر می‌کنند «بحث در ولایت و حقیقت آن» در ابتدای چاپ جدید «راه نجات از شرّ غُلات» که در سایت عقیده نیز موجود است، درج گردیده؛ از این رو، آن را به عنوان فصل اول تا چهارم، معرفی کرده‌اند، که خطایی بیش نیست! زیرا استاد قلمداران (ره) در ابتدای بخش اول راه نجات از شرّ غلات (چاپ اول، قبل از سال 1357) که حاوی مبحث اختصاص علم غیب به خدای متعال می‌باشد، در پایان فهرست مندرجات و پیش از مقدمه می‌نویسد:

«در خاتمه یاد آور است که این کتاب شامل پنج بحث مهم است، 1- بحث در اینکه علم غیب خاصّ خدا است. 2- بحث در ولایت و حقیقت آن. 3- بحث در شفاعت و حقیقت آن. 4- بحث در زیارت و تعمیر مقابر. 5- بحث در شناختن غلوّ و غالیان و فتنه و فساد آنان که از بزرگ‌ترین آفات شریعت حضرت خیر البریات است؛ که متأسفانه به علت غرض‌ورزی و کارشکنی تابعین غُلات و نداشتن بودجة کافی، نتوانستیم جز بحث اول آن را بـه چاپ رسانیم و اگـر توفیق خدا و کمک طالبان حق، یاری کند، امید است که بقیة کتاب نیز به چاپ رسد، ﴿وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ٨٨﴾.

17- **«زکات»**؛ که احتمالاً در سال 1351 شمسی با همکاری مرحوم مهندس مهدی بازرگان در شرکت سهامی انتشار برای اولین بار به چاپ رسید و تا مدتی از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد. بار دوم نیز یکی از علاقه‌مندان استاد، یعنی حاج احمد نواندیش (ره) احتیاطاً آن را با نام خویش تحت عنوان **«یکی از مسائل واجب بعد از صلاة در اسلام»** به چاپ رسانید. استاد قلمداران- برخلاف بیشتر علمای شیعه**-** زکات را منحصر به آن 9 چیز ناچیز ِکمیاب در این روزگار نمی‌دانست و بر اساس آیات قرآن، معتقد بود که زکات، کلیة اموال و دارایی‌های فرد مسلمان را که به حدّ نصاب زکات رسیده باشد، شامل می‌گردد.

18- **«خمس»** در کتاب و سنّت؛ چنان که از تاریخ‌گذاری استاد در پایان مقدمه بر می‌آید، این اثر در سال 1396 قمری (1353 شمسی) نگارش یافته است، اما به علت حساسیت روحانیت شیعه نسبت به موضوع خمس، کتاب تحویل چاپخانه نگردید. لذا همان موقع تعدادی از همفکران استاد در اصفهان آن را با همان ماشین‌های دستی قدیمی تایپ نموده و با هزینه خودشان پلی کپی، تکثیر و منتشر کردند. پس از چندی، توسط اشخاصی همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی، سید حسن امامی اصفهانی، رضا استادی اصفهانی و...، ردّیه‌هايي بر این کتاب نوشته شد که استاد قلمداران پاسخ کلية آن ردّیه‌ها را نوشته و سه تای آنها را ضميمة کتاب خمس مذکور نموده است، که البته نسخة چاپ جدید ویرایش نشدة موجود در اینترنت، فاقد آنهاست. ناگفته نماند که استاد، خمس مذکور در سورة انفال را فقط مخصوص غنایم جنگ می‌دانست و معتقد بود که مسلمانان برای حسابرسی مالی سالانة خود، در صورت رسیدن میزان اموالشان به حدّ نصاب معین، باید زکات بپردازند. مثلاً زکات دارایی‌های نقدی و ارباح مکاسب/ سود تجارت، یک چهلم است!

19- **«شاهراه اتحاد»** یا **«نصوص امامت»**؛ این کتاب هم به سبب حساسیت شدید روحانیت شیعه نسبت به موضوع آن، به صورت تایپ دستی تکثیر و مخفیانه منتشر شد. اما نه توسط استاد، بلکه علاقه‌مندان وي در تهران این امر را به عهده داشتند. روی هم رفته، این کتاب چهار بار ویرایش و چاپ شده است. این کتاب حاوی بررسی حوادث پس از رحلت رسول خداص همچون واقعة سقيفة بني ساعده، و موضوع جانشینی پیامبر اسلام و بحث جنجال برانگیز **امامت** مي‌باشد.

20- شخصی روحانی به نام «ذبیح الله محلاتي» چند سال قبل از پیروزی انقلاب، کتابی در ردّ علامه سيد ابوالفضل برقعي (ره) **-** امام جماعت سابق مسجد گذر وزیر دفتر تهران**-** نوشت تحت عنوان **«ضرب شمشیر بر منکر خطبة غدیر»** و مطالبی سطحی و خلاف حقیقت در آن جزوه درج کرد. استاد قلمداران نیز در جواب آن رسالة به نام **«جواب يک دهاتی به آقای محلاتي!»** به رشتة تحریر کشید که نسخه‌ای از آن در سایت عقیده و وبلاگ حیدر علی قلمداران موجود است.

21- **«خمس از نظر حديث و فَـتوي»**؛ جزوه‌ای است حدود چهل صفحة دست‌نويس که یک بار به همراه رسالة پیشین تحت عنوان **«دو رساله»** به صورت محدود انتشار یافته است، اما به لحاظ آنکه نیاز به بازنگری و ویرایش دارد مجدداً به طور جداگانه منتشر خواهد گردید.

22- جلد دوم کتاب **«**حکومت در اسلام**»** با نام «**وظایف حکومت در اسلام**»؛ در سال 1358 شمسی انتشار يافت كه به بررسی وظایف حکومت و حاکم اسلامی می‌پردازد. لازم به ذکر است که استاد شرح ترجمه و تألیفات خود را در پایان همین کتاب بیان داشته است.

\* \* \*

این بود شرح کوتاهی از زندگی، عقاید و آثار استاد حیدر علی قلمداران. اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه و نوشتن مقالات ديني، سخنراني‌ها و جلسات تحقیقی بسیاری نیز در شهرهای تهران (مسجد گذر وزیر دفتر، در زمان امامت آیت الله سيد ابوالفضل برقعي)، تبریز و اصفهان داشتند. همچنین طی يکي از سفرهاي‌شان به کربلا **-**در زماني‌كه هنوز تحوّل فكري و عقیدتی در وي صورت نگرفته بود**-** در روز عاشورا سخنرانی مهمی در صحن امام حسین ایراد فرموده که متن آن در کتاب «زیارت و زیارتنامه» آمده است.

\* وفات

این دانشمند محقق و چهرة علمی کم‌نظیر ایران زمین، پس از سال‌ها تحمل مشقات و رنج‌هاي زندگی، مجاهدت در راه نشر احکام و حقایق دین مبین اسلام و تحمل هشت سال بيماري طاقت‌فرسا، که توأم با صبری ايّوب‌وار بود، در روز جمعه 15/2/1368 بعد از سحرگاه 29 رمضان المبارک 1409 قمری در سن هفتاد و شش سالگی دار فانی را وداع گفت و با لقای معبود يگانه‌اش به آسایش ابدی نایل گشت و عصر همان روز با حضور عده‌ای از دوستان و همفکرانش و طي مراسمی ساده و عاری از هر گونه بدعت و تشریفات خرافی زائد، در قبرستان باغ بهشت قم، در نزدیکی قبر پسر مرحومش به خاک سپرده شد.

از درگاه قدس ایزدی صمیمانه امیــد آن داریم که راه طی شده اما نیمه تمام آن راد مرد شجاع عرصة دین، و آن علامة مصلح و احیاگر عقیده و اندیشة توحیدی را با جایگزینی دعوتگری دیگر، به سر انجام مطلوب و مورد رضای خویش برساند؛ و از حضرتش رحمت و غفران واسع برای آن استاد عالی‌قدر مسألت می‌نماییم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از شمار دو چشم، يک تـن کم |  | و زشمـار خـِـرد، هزاران بیش |

**رحمة الله عليه وعلى جميع المؤمنين الموحدين**

**د. حنیف**

خلافت و امامت

دوست گرامي سلام بر تو باد! از من خواسته بودي نظر خود را درباره‌ی اساس مذهب اماميه و همچنين فقه اماميه بطور اجمال بنويسم. اينك درخواست تو را اجابت كردم، و از خداوند متعال مسألت مي‌کنم كه بفضل عظيم خود مرا از هر گونه تعصب جاهلانه باز دارد و از بصيرت و انصاف بهره‌مند فرمايد، و مي‌كوشم تا گفتارم موجز باشد. والله المستعان وعليه التكلان.

1- بنيان مذهب إماميه در برابر ديگر مذاهب اسلامي بر اين اصل استوار است كه علي و يازده فرزندش از سوي خداوند بوسيله‌ی رسول اكرمص به خلافت و وصايت آن حضرت انتخاب شده، پس شوراي مهاجرين و انصار براي انتخاب خليفه و امام مسلمين نامشروع و باطل بوده است! امّا اين ادّعا با نامه‌ی صريحي كه خود فرقه‌ی اماميه از علي نقل كرده‌اند مخالفت دارد، چنانچه در نهج البلاغه نامه‌اي از علي بدين صورت گزارش شده است:

**(إِنَّهُ بَايَعَنِيْ الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلاَ لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اِتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ....**)[[2]](#footnote-2).يعني: «گروهي كه با ابوبكر و عمر و عثمان بيعت كردند به همان طريق با من بيعت كردند، پس كسي كه شاهد بوده نبايد ديگري را اختيار كند و كسي كه غايب بوده نبايد منتخب آنها را رد كند، و جز اين نيست كه شوري از مهاجرين و انصار است، بنابر اين اگر آنها بر مردي اتفاق كردند و او را امام ناميدند، اين كار موجب رضاي خداست، پس كسي كه بسبب طعن و بدعت از امر ايشان بيرون رفت او را بر مي‌گردانند، اگر از برگشت خودداري نمود با او مي‌جنگند كه غير راه مؤمنان را پيروي كرده است».

اين نامه علاوه بر نهج البلاغه در يكي از كتب معتبر و قديم شيعه نيز ديده مي‌شود كه آن (وقعة‌ صفين) تأليف نصر بن مزاحم السفري متوفي 412 هجري قمري است كه اخيراً در ايران تجديد چاپ شده است كه در صفحه‌ی 29 آن همين نامه آمده، مفاد نامه‌ی مزبور با قرآن كريم نيز مي‌سازد، كه در سوره‌ی شريفه‌ی توبه مي‌فرمايد:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾**.** [التوبة: 100]

يعني: «و پيشي گيرندگان نخستين از مهاجرين و انصار و كساني‌كه بوسيله‌ی نيكوكاري از ايشان پيروي كردند خدا از همه‌ی آنان راضي شده و آنها نيز از خدا خشنودند و براي ايشان باغستان‌هايي مهيّا فرموده كه نهرها از زير درختان آنها روان است، و هميشه در آنجا خواهند ماند و اين رستگاري بزرگي است».

چنانكه ملاحظه مي‌شود در اين آيه‌ی كريمه صريحاً به پيشي گيرندگان مهاجر و انصار وعده‌ی بهشت داده است، و نيز درباره‌ی امور آنها فرموده است:

﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾[الشوری: 38]

يعني: «وكارشان را با مشورت يكديگر انجام دهند».

اينك اگر عدّه‌اي بهشتي به شورا بنشينند و كسي را بعنوان پيشوا تعيين كنند، آيا اين كار مخالفت رضاي خداست؟ يا بقول علي: (**كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا)** شگفتا كه فرقه‌ی اماميه نه به آنچه خودشان از علي روايت مي‌كنند توجّه كافي دارند و نه به آيات صريح قرآن!![[3]](#footnote-3)

در نهج البلاغه مي‌نويسد، علي فرمود:

**(وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي اَلْخِلاَفَةِ رَغْبَةٌ وَلاَ فِي اَلْوِلاَيَةِ إِرْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا)**[[4]](#footnote-4). يعني: «سوگند بخدا من رغبتي به خلافت نداشتم و نيازي به ولايت در من نبود، شما مرا بسوي خلافت خوانديد و مرا بدان وادار كرديد».

اگر علي از سوي خدا براي خلافت و ولايت تعيين شده بود چرا ميل و رغبت نداشت و از آن روي گردان بود؟ آيا رسول الله ص هم به نبوت و رسالت خود بي‌ميل و رغبت بود؟!

اگر علي از سوي خدا انتخاب شده بود چرا با ابوبكر و عمر بيعت كرد؟ چنانچه در كتب شيعه‌ی اماميه بدان تصريح شده است؟

[در كتاب غارات ثقفي و مستدرك نهج البلاغه و ديگر كتب اماميه آمده]. بعنوان نمونه، در (الغارات) اثر ابو إسحاق ثقفي (متوفي 283 هجري) مي‌خوانيم: كه علي پس از قتل محمد بن ابي بكر نامه‌اي به ياران خود در مصر نوشت، ضمن آن نامه از خلافت ابوبكر ياد كرده مي‌نويسد:

**(فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِيْ بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ)**[[5]](#footnote-5).يعني: «در آن هنگام بسوي ابوبكر رفتم و با او بيعت كردم».

و در باره‌ی عمر مي‌نويسد:

**(تَوَلَّى عَمَرُ الأمورَ وَكَانَ مَرْضِيَّ السِّيْرَةِ مَيْمُونَ النَّقَيْبَةِ)**[[6]](#footnote-6).يعني: «عمر كارهاي خلافت را به عهده گرفت و پسنديده سيرت و فرخنده نفس بود».

(قال الجوهري في الصحاح: فلان ميمون النقيبة، إذا كان مبارك النفس). جوهري در الصحاح می‌گوید: «ميمون النقيبة كسي است كه نفس پاک و مبارک داشته باشد».

اينها مضمون نامه‌هاي علي است كه علاوه بر اهل سنّت خود شيعه آنها را نقل كرده و قدماي اماميه بدانها تصريح نموده‌اند.

آيا علي با غاصب بيعت مي‌كند؟ آيا بيعت به خلافت ابوبكر از سوي كسي كه خداوند متعال او را خليفه كرده است صحيح است؟ آيا علي از ظالم و غاصب تعريف و تمجيد مي‌نمايد و او را پسنديده سيرت و فرخنده نفس مي‌شمارد؟! پس چرا از خدا نمي‌ترسند و انصاف پيشه نمي‌كنند؟

در كتاب ‹الصفين› آمده كه علي درباره‌ی ابوبكر و عمر گفت:

(**أحسنا السيرة وعدلا في الأمّة)**[[7]](#footnote-7)**.** يعني: «آن دو رفتار نيكو داشتند و در ميان امّت بعدالت رفتار كردند».

امّا شيعه‌ی اماميه مي‌گويند: آن دو غاصب و ظالم بودند، پهلوي فاطمه‌ی زهرا را شكستند!!

اما اگر ادّعاي شيعه‌ی اماميه را به قرآن عرضه كنيم مي‌بينيم قرآن درباره‌ی مهاجرين مي‌فرمايد كه اگر به آنها در زمين قدرت دهيم نماز بر پاي مي‌سازند و زكات مي‌دهند و امر به معروف و نهي از منكر مي‌نمايند.

ولي شيعه مي‌گويد چون خدا به ايشان قدرت داد، خلافت علي را غصب كردند و ظلم نمودند و فاطمه را آزردند! خداي متعال در سوره‌ی حج مي‌فرمايد:

﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٠ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ٤١﴾

[الحج: 40-41]

«همان كسانى كه بناحق از خانه‏هايشان بيرون رانده شدند [آنها گناهى نداشتند] جز اينكه مى‏گفتند: پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضى از مردم را با بعض ديگر دفع نمى‏كرد صومعه‏ها و كليساها و كنيسه‏ها و مساجدى كه نام خدا در آنها بسيار برده مى‏شود سخت ويران مى‏شد و قطعا خدا به كسى كه [دين] او را يارى مى‏كند يارى مى‏دهد چرا كه خدا سخت نيرومند شكست‏ناپذير است. \* همان كسانى كه اگر به آنها در زمين قدرت دهيم نماز بر پا مى‏دارند و زكات مي‌دهند و امر به معروف و نهي از منكر مي‌نمايند، و فرجام همه كارها از آن خداست».

آيا ما دست از آيه‌هاي قرآن و نامه‌هاي موثق علي برداريم و ادّعاهاي اين و آن را باور كنيم و در ميان امّت اسلام اختلاف اندازي و فرقه‌بازي راه بيندازيم؟ مگر خداوند نمي‌فرمايد: **﴿**وَلَا تَفَرَّقُواْ**﴾** «پراكنده نشويد». مگر علي در نهج البلاغه نگفته است:

**(وَالْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اَللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَاَلْفُرْقَةَ)**[[8]](#footnote-8).يعني: «از سواد اعظم و اكثريت مسلمانان جدا نشويد كه دست خدا با جماعت است و از تفرقه بپرهيزيد».

شگفتا آن روز كه مسلمين به در خانه‌ی علي ريختند و خواستند كه با آن حضرت بيعت كنند به خلافت، فرمود: **(دَعُونِي وَالْتَمِسُوا غَيْرِيْ)**[[9]](#footnote-9)يعني: «مرا رها كنيد و غير من را براي اينكار بخواهيد».

سرانجام با اصرار زياد راضي شد. آيا اگر خدا او را به خلافت انتخاب كرده بود اين استنكاف براي چه بود و چرا وظيفه‌ی خدايي خود را بعهده نمي‌گرفت؟! چرا به تصريح كتب شيعه پشت سر خلفا نماز مي‌خواند؟ چنانچه در ‹وسائل الشيعة› مي‌نويسد:

**(قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم، وَصَلَّى عَليٌّ عَلَيْهِ السَّلاَمُ** **وَرَاءَهُمْ).** یعني: «رسول اللهص با ايشان ‹خلفا› مناكحت نمود، [دختر ابوبكر و عمر را گرفت و دو دختر خود را به عثمان داد] و علي پشت سر آنها نماز خواند»[[10]](#footnote-10).

چرا علي بقول اماميه ستمگران و ظالمان و بدعت‌گذاران را تأييد مي‌كرد، آيا همه‌ی اينها براي تقويت اسلام بود؟!!

و انگهي چرا از ‹12› امام در قرآن نام و وصفي نيست ولي از أصحاب كهف و ذوالقرنين و لقمان و هارون و غيره به تفصيل سخن آمده است؟ آيا كتاب هدايت بايد آنچه را كه قرنها مايه‌ی اختلاف امّت مي‌شود فروگزارد و درباره‌ی گذشتگان سخن بگويد؟ آخر انصاف شما كجا رفت؟ بارها ديده‌ايم كه علماي اماميه -هداهم الله تعالى إلى الحق- به حديث غدير استشهاد مي‌كنند كه علي از سوي رسول اللهص به خلافت انتخاب شده در حاليكه رسول اللهص بمناسبت اختلافي كه عده‌اي با علي پيدا كرده بودند در ميان راه نه در مكه و مدينه، از ولايت يعني از محبّت او سخن گفت نه از خلافت او! بدليل اينكه فرمود:

**(مَنْ كُنْتُ مَوْلاَهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلاَهُ)**.يعني: «هر که من مولای اویم، این علی نیز مولای اوست».

سپس قرينه آورده:

**(اَللهم وَالٍ مَنْ وَالاَهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ)** يعني: «بارخدايا، دوست بدار كسي را كه علي را دوست مي‌دارد و دشمن بدار كسي را كه علي را دشمن مي‌دارد».

دوستي و ياري چه ربطي به خلافت دارد؟ مولي بمعناي كسي است كه بايد او را دوست بداريم نه خليفه و وصي.

اساساً از كجا ثابت شده كه مَفعَل بمعناي أفعَل آمده تا معلوم شود (مولي) به معناي (اولي) است؟ مگر در قرآن نداريم:

﴿فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡ﴾.[الأحزاب: 5]

يعني: «اگر پدران ايشان را نشناختيد آنها را برادران ديني و موالي خويش بدانيد».

مگر در سوره‌ی تحريم نيامده:

﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾[التحریم، 4].

يعني: «خدا مولاي پيامبر است و نيز جبرئيل و مؤمنان شايسته».

آيا (مولي) به معني سرپرست آمده و مؤمنان سرپرست پيامبراند؟

شگفتا چرا صحابه‌ی رسول اللهص كه مخاطب اين كلمات بودند چنين مفهومي را كه اماميه ادّعا دارند از خطبه‌ی غدير نفهميدند، ابن عساكر از نواده‌ی علي يعني حسن مثني نقل كرده كه:

**(قيل: ألم يقل رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه»؟ فقال: بلى، والله لم يعن رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك الإمارة والسلطان، ولو أراد ذلك لأفصح لهم به، فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان أنصح للمسلمين، ولو كان الأمر كما قيل، لقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا أيها الناس! هذا ولي أمركم والقائم عليكم من بعدي فاسمعوا له وأطيعوا، والله لئن كان الله ورسوله اختار عليّا لهذا الأمر وجعله القائم للمسلمين من بعده، ثم ترك عليّ أمر الله ورسوله لكان عليّ أول من ترك أمر الله وأمر رسوله)**[[11]](#footnote-11). يعني: «از حسن مثني فرزند حسن بن علي پرسيدند: آيا رسول اللهص نگفت: **«من كنت مولاه فهذا علي مولاه»**؟ پاسخ داد، آري، امّا سوگند بخدا قصد پيامبر از اين سخن امارت و سلطنت نبود اگر مقصودش اين بود با كمال وضوح آنرا ادا مي‌كرد، زيرا كه رسول اللهص خيرخواه‌ترين افراد نسبت به مسلمانان بود و اگر مرادش خلافت بود، مي‌فرمود: اي مردم، اين علي فرماندار شما و قائم بر امور شما بعد از من است. پس سخن او را بشنويد و از وي اطاعت كنيد. بخدا قسم اگر خدا و رسول‌اللهص علي را براي حكومت انتخاب كرده بودند و او را زمامدار مسلمين مي‌نمودند، و سپس علي فرمان خدا و رسولص را ترك كرده (با خلفا بيعت مي‌نمود) در آن صورت نخستين گناهكار و نافرمان از امر خداي متعال و رسول الله ص او بود».

ملاحظه كنيد نواده‌ی خود علي چگونه قضاوت مي‌كند، و آنوقت گروهي از علي و فرزندانش جلو مي‌افتند، و نامه‌هاي او را كه خودشان نقل كرده‌اند به تأويل مي‌برند و سخنانش را تحريف مي‌كنند و به آثار فرزندانش توجّه نمي‌كنند؟ تا آراء خود را به كرسي بنشانند و نسبت ضلالت به اكثريت مسلمين از صدر اسلام تاكنون بدهند. آيا از پاسخگويي در قيامت نمي‌ترسند؟!!

گاهي استدلال مي‌كنند كه در صحيح بخاري آمده است كه پيامبرص فرمود:

**(اِيْتُونِيْ بِدَوَاةٍ وَقِرْطَاسٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي)** يعني: «دوات و كاغذ براي من بياوريد تا چيزي براي شما بنويسم كه هرگز پس از من گمراه نشويد».

آنگاه گويند: چون عمر بن الخطاب گفت: **(حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ)** يعني: «كتاب خدا براي ما كافي است». و پيامبرص از نوشتن صرف نظر كرد. در حاليكه بنظر اماميه  
  
رسول اللهص قصد داشت درباره‌ی خلافت علي چيزي بنويسد.

**پاسخ اينكه:** **اولاً:** رسول خدا ص امّي بود و خط نمي‌نوشت ولي در اين روايت آمده: (**أَكْتُبْ لَكُمْ**) يعني تا براي شما بنويسم، و اگر مقصود آن بود كه بگويم ديگران براي شما بنويسند، مي‌فرمود: (أملي عليكم) يعني: براي شما املا كنم.

**ثانياً:** بر طبق اين روايت پيامبرص - معاذ الله- پايه‌ی گمراهي را تا ابد در ميان امتش نهاد زيرا فرمود: بنويسم و هرگز ننوشت! يا اينكه قرآن مجيد فرمود:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3] يعني: «امروز دين شما را كامل كردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».

**ثالثاً:** اگر اين امر به دستور خدا بود، چگونه مي‌شود گفت كه پيامبرص دستور خدا را به خاطر مخالفت عمر ترك كرد؟!

**رابعاً:** بنابر آنكه حديث كاملاً صحيح و بدون اشكال باشد بهر صورت رسول اللهص چيزي ننوشت و جانشين تعيين نكرد، پس فرقه‌ی اماميه چرا بر سر كاري كه انجام نشده با امّت اسلاميه به مخالفت برخاسته و به سايرين نسبت گمراهي و ضلالت مي‌دهند؟!

**خامساً:** از كجا مي‌دانند كه پيامبر اكرمص در صورتي كه نامه‌اي مي‌نوشت، 12 امام از خاندانش را براي امامت تعيين مي‌فرمود، مگر ايشان علم غيب دارند و از ما في الضمير رسول اللهص آگاهند؟!

**سادساً:** اگر آقايان به صحيح بخاري اعتماد دارند پس چرا اين حديث را كه پيامبرص با ابوبكر و عمر و عثمان به بالاي كوه احد رفتند و رسول اللهص اشاره به كوه فرمودند:

**(فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، وَصِدِّيقٌ، وَشَهِيدَانِ).** يعني: «بر بالاي تو جز پيامبر و صديق (راست‌كردار و راست‌گفتار) و دو شهيد (كساني كه در راه خدا بقتل مي‌رسند) كسي ديگر نيست»[[12]](#footnote-12)، نمي پذيرند؟!!

مي‌گوييد: درباره‌ی علي روايات بسياري داريم كه بايد از آنها تبعيّت كنيم. گوئيم: درباره‌ی ابوبكر و عمر نيز روايات بسيار آمده مبني بر اينكه بايد آن دو را تبعيّت كرد، و اين روايات قابل جمعند و منافاتي با هم ندارند مثل آنچه از رسول اللهص مروي است كه فرمودند:

**(اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي: أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ)** يعني: «پس از من به ابوبكر و عمر اقتدا كنيد». يا فرمودند:

**(إِنِّي لاَ أَدْرِي مَا بَقَائِي فِيكُمْ، فَاقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي. وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ)** يعني: «من نمي‌دانم كه چند روز ميان شما مي‌مانم پس از من به اين دو تن اقتدا كنيد، و به ابوبكر و عمر اشاره فرمودند».

اين حديث را ترمذي در صحيح خود آورده و ديگران نيز به اسناد گوناگون نقل كرده‌اند.

البته ما فضائل علي و اهل بيت را انكار نمي‌كنيم و حتي برتري علي بر ديگر خلفا را رد نمي‌نمائيم[[13]](#footnote-13). اما موضوع انتخاب آن حضرت از سوي خدا براي خلافت امري ديگر است كه با آثار موثق خود علي از طريق شيعه‌ی اماميه نمي‌سازد، تا چه رسد به آثاري كه اهل سنت روايت كرده‌اند.

به عنوان نمونه (علاوه بر آنچه گفته شد) مسعودي كه علماي اماميه او را از خود مي‌دانند در جزء دوم از كتاب مروج الذهب در صفحه‌ی 412 مي‌نويسد:

**(دَخَلَ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ** **يَسْأَلُونَهُ، فَقَالُوا: يَا أَمِيْرَ المُؤْمِنِيْنَ! أَرَأَيْتَ إِنْ فَقَدْنَاكَ وَلاَ نَفْقِدُكَ أَنُبَايِعُ الْـحَسَنَ؟ قَالَ: لاَ آمُرُكُمْ وَلاَ أَنْهَاكُمْ وَأَنْتُمْ أَبْصَرُ).** يعني: «مردم در زمان خلافت علي و پس از ضربت خوردن آن حضرت، بر علي وارد شدند و پرسيدند: اي امير مؤمنان، به ما خبر ده كه اگر ترا از دست داديم، و خدا كند كه از دستت ندهيم، آيا با حسن فرزندت بيعت كنيم؟ علي فرمود: من نه به شما امر مي‌كنم كه بيعت كنيد و نه شما را از اينكار نهي مي‌نمايم. شما به كار خود بيناتريد».

باز در صفحه‌ی 414 مي‌نويسد، مردم به علي گفتند:

**(أَلاَ تَعْهَدْ يَا أَمِيْرَ المُؤْمِنِيْنَ؟ قَالَ: لاَ، وَلَكِنِّيْ أَتْرُكُهُمْ كَمَا تَرَكَهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)**.يعني: «اي امير مؤمنان، آيا عهد خلافت را به كسي واگزار نمي‌كني؟ فرمود: نه، ليكن ايشان را ترك مي‌كنم هم چنانكه رسول اللهص آنها را ترك كرد و كسي را بخلافت نگماشت».

اين آثاري است كه شيعه‌ی اماميه در كتب تاريخ و حديث خود از علي آورده‌اند. و نظاير همين آثار را اهل سنت و شيعه‌ی زيديه نيز از آن حضرت نقل كرده‌اند. مانند آنچه احمد بن حنبل در مسند جلد 1 صفحه‌ی 130 شماره 1078 آورده است كه مضمون ما را بازگو مي‌كند، و همين آثار كه خود اماميه ناقل آنند حجّت ما بر ايشان نزد پروردگار است.

مانند آنچه در مستدرك، وسائل الشيعة و بحارالأنوار مجلسي آورده‌اند كه علي فرمود:

**(والواجب في حكم الله وحكم الإسلام على المسلمين بعد ما يموت إمامهم ويقتل، ضالاًّ كان أو مهتدياً، مظلوماً كان أو ظالماً، حلال الدم أو حرام الدم أن لا يعملوا عملاً ولا يحدثوا حدثاً ولا يقدموا يداً أو رجلاً ولا يبدوا بشيء قبل أن يختاروا لأنفسهم (في بحارالأنوار- لجميع أمرهم) إماماً عفيفاً عالماً عارفاً بالقضاء والسنة)**[[14]](#footnote-14)**.** يعني: «در حكم خدا و اسلام واجب است بر مسلمين پس از اينكه امامشان مُرد يا كشته شد، خواه گمراه باشد يا راه يافته، مظلوم باشد يا ظالم، خونش حلال باشد يا حرام، در هر صورت واجب است كه مسلمين هيچ عملي انجام ندهند و كاري نكنند و دست بجلو نبرند و پاي فرا پيش ننهند و عملي را شروع نكنند مگر آنكه پيش از هر كاري براي خودشان امامي انتخاب نمايند كه عفيف و دانشمند و آگاه از قضا و سنت باشد».

در اينجا هم چنانكه ملاحظه مي‌شود علي امامت را امري اختياري و انتخابي مي‌شمارد نه انتصابي و تعیين شده از جانب خدا.

از اينها گذشته چطور بقول اماميه 77000 تن در غدير خم فهميدند كه علي از سوي خداوند بخلافت پيامبرص انتخاب شده ولي همه سكوت كردند و خلافت ابوبكر را پذيرفتند؟! آن هم پس از گذشت كمتر از دو ماه؟!

آيا مهاجرين اوليّه كه خدا در سوره‌ی توبه (آيه‌ی 100) وعده‌ی بهشت به ‌آنها داده همه كافر شدند؟! گيرم كه مهاجرين- معاذ الله- مرتد گشتند، و امر خدا و نصب رسول خدا ص را ناديده گرفتند، آيا انصار كه سودي از آن ميان نبردند و خليفه از آنان انتخاب نشد، چرا سكوت كردند و چرا به حكم خدا و رسول اللهص نرفتند و با علي بيعت ننمودند؟ مگر ايشان نبودند كه پيامبرص را پس از اينكه قومش قصد جان او را نمودند، ياريش دادند؟ مگر اينها آن همه جانفشاني در راه اسلام نكردند؟ مگر خدا درباره‌ی ايشان در قرآن نفرمود:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤﴾ [الأنفال: 74]

يعني: «كساني كه به مهاجرين مأوي و مسكن دادند و ايشان را ياري كردند حقاً مؤمن هستند و براي ايشان آمرزش و روزي پسنديده‌اي (در آخرت) مقرر شده».

آيا اين مؤمنان حقيقي همگي بدون دليل و بدون نفع دنيا و آخرت فرمان خداي و رسول الله ص را مبني بر خلافت علي كنار گذاشتند؟! آيا مي‌توان همه‌ی اين دلايل واضح را ناديده انگاشت؟!!

(لقد وضح المقال إن استفادوا ولكن أين من ترك العنادا؟!!)يعني: براستي گفتار روشن است اگر گوش دهند و استفاده كنند ليكن كجاست آنكه لجاجت و دشمني و تعصب بيجا را ترك كند.

2- ادّعاي دوم شيعه‌ی اماميه آنست كه اهل بيت پيامبرص از هر گونه سهو و خطا و فراموشي معصوم‌اند و به هيچ وجه اشتباه در آراي ايشان راه ندارد، و لذا مسلمين بايد در امور فقهي و تفسيري از ايشان تبعيّت كنند و جز به آثار آنها كه در كتب حديث اماميه آمده به چيز ديگري متمسّك نشوند!.

**اين ادعا نيز از چند جهت خطا است:**

**اول**: آنكه پيامبرص که به تصديق اماميه و ديگران از همه‌ی افراد خاندانش مقام بالاتر داشت، از اشتباه و خطا مصون نبودند، چنانكه به نقل قرآن اين موضوع ثابت مي‌شود. خداي تعالي خطاب به پيامبرص مي‌فرمايد:

﴿لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ﴾ [التوبة: 43] «چرا به ايشان اجازه دادي»؟!

باز مي‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ تَبۡتَغِي مَرۡضَاتَ أَزۡوَٰجِكَ﴾

[التحریم: 2]

يعني: «اي پيامبر، چرا چيزي را كه خدا براي تو حلال كرده است بر خود حرام مي‌كني و از اين راه خشنودي همسرانت را مي‌جويي؟»

اين قبيل آيات در قرآن مجيد نشان مي‌دهند كه پيامبرص گاهي دچار اشتباه هم مي‌شده است و به كساني اجازه مي‌داده كه از جنگ تخلّف كنند يا به خاطر رضاي همسرانش خود را به سختي مي‌افكنده است و از امر حلالي خود را محروم مي‌ساخته است.

ولي فرق پيامبرص با ديگران در اين بود كه خداي سبحان او را از اشتباهش آگاه مي‌فرمود و به اصلاح دستور مي‌داد، امّا اين نوع ارتباط ميان خدا و غير پيامبرص نبود. لذا آنها اشتباه مي‌كردند امّا چون مقام نبوت نداشتند خدا آنها را بوسيله‌ی وحي مطلع نمي‌كرد و خاندان پيامبرص هم شامل همين حكم مي‌شدند و اشتباهاتي در تاريخ از آنها نقل شده كه خواهد آمد.

**دوّم**: آنكه آياتي صريح در قرآنِ كَريم آمده كه نسبت نسيان و فراموشي به رسول‌اللهص مي‌دهد. از قبيل: ﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ **[**الکهف، 24**]** يعني: «خدايت را ياد كن چون دچار فراموشي شدي».

كه در سوره‌ی كهف آمده و به اتفاق مفسّران رسول الله ص به مشركان مكّه كه درباره‌ی أصحاب كهف سؤال كرده بودند، وعده داد، فردا پاسخ شما را از پيك وحي مي‌گيرم ولي گفتن «إن شاء الله» را از ياد برد، و وحي الهي براي تربيت رسول خداص مدتي نيامده و پس از تأخير چنين نازل شد كه:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾**.**

**[**الکهف، 23-24**]**

يعني: «در هيچ موردي مگو كه من آنرا فردا انجام مي‌دهم مگر آنكه بگويي: اگر خدا بخواهد و خداي خود را بياد آور چون فراموش كردي».

در اين صورت اهل بيت پيامبرص چگونه از همه نوع فراموشي يا اشتباه مصون بودند؟

مگر خداي تعالي به پيامبرش نفرمود:

﴿وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٦٨﴾ [الأنعام، 68]

يعني: «اگر شيطان ياد مرا [از دل] تو فراموش كرد بعد از ياد آوري مجدد من، ديگر با ظالمان منشين».

**سوم**: آنكه آثار تاريخي نشان مي‌دهد كه براي اهل بيت اشتباهاتي پيش مي‌آمده است چه در موضوعات و چه در احكام.

به عنوان نمونه، در نهج‌البلاغه نامه‌اي از علي آمده كه به فرماندار خود در شيراز منذر بن جارود عبدي، نوشته است، علي در اين نامه مي‌نويسد:

**(أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلاَحَ أَبِيْكَ غَرَّني مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيْلَهُ)**[[15]](#footnote-15)**.** يعني: «شايستگي پدرت مرا درباره‌ی تو فريب داد و گمان كردم كه دنبال هدايت او مي‌روي و از طريقي كه پدرت رفت رهسپار مي‌شوي».

منذر بن جارود كسي بود كه علي درباره‌ی وي اشتباه كرد او را به حكومت شيراز فرستاد كه او هم 4000 درهم از بيت المال را تصرف كرده به نزد معاويه گريخت (چنانكه شارحين نهج البلاغه نوشته‌اند).

مي‌بينيد كه اشتباهي رخ داده، ولي خداوند فرشته‌اي نازل نفرمود و به علي وحي نكرد و او را از خيانت منذر بن جارود خبر نداد بلكه پس از گريختن وي، علي از حال او و به تاراج رفتن اموال مردم آگاه شد.

شاهد ديگر آنست كه در تهذيب الأحكام شيخ طوسي كه از كتب اربعه‌ی شيعه است، در جزء سوم صفحه‌ی 40 (چاپ نجف) مي‌نويسد:

**(صَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلاَمُ عَلَى النَّاسِ عَلَى غَيْرِ طُهْرٍ، وَكَانَتْ الظُّهْرُ ثُمَّ دَخَلَ، فَخَرَجَ مُنَادِيْه: أَنَّ أَمِيْرَ المُؤْمِنِيْنَ صَلَّى عَلَى غَيْرِ طُهْرٍ، فَأَعِيْدُوْا، فَلْيُبَلِّغُ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ)**. يعني: «علي نماز ظهر را بدون وضو خواند پس داخل منزل شد، آنگاه منادي آن حضرت بيرون آمد و إعلام كرد كه امير مؤمنان بدون وضو نماز خوانده، و نمازتان را اعاده كنيد و حاضر به غائب ابلاغ كند».

بنابراين، فراموشي و سهو حتي در أعمال ديني اهل بيت راه داشته است.

محمد بن ادريس حلي از أعلام شيعه‌ی اماميه در صفحه‌ی 484 از كتاب السرائر از فضل روايت كرده است كه:

**(ذَكَرْتُ لِأَبِيْ عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ السَّهْوَ، فقال: وَهَلْ يَفْلِتُ مِنْ ذَلِكَ أَحَدٌ؟ رُبَّمَا أَقْعَدْتُّ الْـخَادِمَ خَلْفِيْ حَتَّى يَحْفَظَ عَلَيَّ صَلَوَاتِيْ).** يعني: «نزد ابو عبدالله (جعفرصادق)  از سهو سخن گفتم، فرمود: مگر ممكن است كسي از سهو در امان بماند؟ بسا مي‌شود كه من خدمتكار خود را پشت سرم مي‌نشانم تا حساب نماز مرا نگاه دارد». در كتب علماء و تواريخ شيعه‌ی اماميه مضبوط است، امام حسن با پدر بزرگوارش در مسائل سياسي و ديني اختلاف داشت، اگر بگوئيم حق با امام حسن بود، در آن صورت پدرش يعني امام علي اشتباه مي‌كرده و اگر گفتيم حق با پدر بوده، پسر خطا كرده است. اينك به نقل روايت توجه كنيد:

دينوري (متوفي282 ه‍) در كتاب أخبار الطوال بمناسبت حركت علي براي جنگ جمل در صفحه‌ی 125 از كتاب خود مي‌نويسد:

**(فدنا منه الحسن فقال: يا أبت أشرت عليك حين قُتل عثمان وراح الناس إليك وغدوا وسألوك أن تقوم بهذا الأمر ألا تقبله حتى تأتيك طاعة جميع الناس في الآفاق، وأشرت عليك حين بلغك خروج الزبير وطلحة بعائشة إلى البصرة أن ترجع إلى المدينة فتقيم في بيتك، وأشرت عليك حين حوصر عثمان أن تخرج من المدينة، فإن قُتِل، قُتِل وأنت غائب؛ فلم تقبل رأيي في شيء من ذلك).** يعني: «امام حسن به علي نزديك شد و گفت: اي پدر، هنگامي كه عثمان كشته شد و مردم صبحگاه بسوي تو آمدند و از تو در خواست كردند كه خلافت را بر عهده بگيري من به تو مشوره دادم كه قبول نكني تا همه‌ی مردم در تمام آفاق از تو اطاعت كنند، و نيز هنگامي كه خبر خروج طلحه و زبير با عائشه به سوي بصره به تو رسيد، به تو مشوره دادم كه به مدينه باز گردي و در خانه‌ات بنشيني، و همچنين هنگامي كه عثمان محاصره شد، به تو مشوره دادم كه از مدينه خارج شوي، پس اگر او كشته شد در حالي كشته شده كه تو در مدينه نبودي؛ و تو در هيچيك از اين امور رأي مرا قبول نكردي».

آيا مي‌توان گفت امام حسن از هر خطايي معصوم بوده و با وجود اين علي رأي او را نمي‌پذيرفته است؟ البته خير!

لذا علي به او چنين پاسخ مي‌دهد:

**(فقال علي****: أما انتظاري طاعة جميع الناس من جميع الآفاق، فإن البيعة لا تكون إلا لمن حضر الحرمين من المهاجرين والأنصار، فإذا رضوا وسلموا وجب على جميع الناس الرضا والتسليم. وأما رجوعي إلي بيتي والجلوس فيه، فإن رجوعي لو رجعت كان غدراً بالأمة ولم آمن، إن تقع الفرقة وتتصدّع عصا هذه الأمة وأما خروجي حين حوصر عثمان فكيف أمنني ذلك؟ وقد كان الناس أحاطوا بعثمان، فاكفف يا بني عما أنا أعلم به منك).** يعني: «علي پاسخ داد: اما درباره‌ی انتظار من كه همه‌ی مردم در تمام آفاق اطاعتم كنند، بيعت تنها حق كساني است از مهاجرين و انصار كه در حرمين (مكه و مدينه) حضور دارند و چون آنان راضي و تسليم شدند واجب است كه همه‌ی مردم راضي و تسليم گردند. و امّا بازگشت من به خانه و نشستنم در خانه، اينكار را اگر انجام مي‌دادم، نيرنگ و خيانتي درباره‌ی اين امت انجام داده بودم و آسوده خاطر نبودم از اينكه تفرقه بيفتد و اين امّت وحدتشان به پراكندگي تبديل شود. و اما خروج من از مدينه هنگامي كه عثمان محاصره شده بود چگونه براي من امكان داشت در حاليكه من نيز محاصره بودم (مانند عثمان مورد احاطه‌ی مردم قرار گرفته بودم). پس اي پسر جانم! خود را از سخن گفتن درباره‌ی امري كه من به آن از تو داناترم بازدار (و اعتراض مكن)».

نظير همين اعتراض و سؤال و جواب در مصادر شيعه‌ی اماميه نيز به تصريح آمده، چنانكه در كتاب مجالس شيخ مفيد و بحار الأنوار مجلسي (جلد8 صفحه‌ی353) مي‌خوانيم كه: امام حسن به امير مؤمنان گفت:

**(اُخْرجْ من المدينةِ واعتزل، فإن الناسَ لابد لهم منك وإنهم ليأتونك ولو كنت بصنعاء أخاف أن يُقتل هذا الرجل وأنت حاضرة).** يعني: «اي پدر، از مدينه بيرون برو و از مردم كناره‌گيري كن، پس مردم ناگزير از تو هستند و به سراغ تو خواهند آمد، هر چند تو در صنعا )مركز يمن) باشي و من مي‌ترسم كه اين مرد (عثمان) كشته شود، در حاليكه تو در مقتل او (مدينه) حاضر باشي».

علي در جواب فرمود:

**(يا بني، أخرج من دار هجرتي؟ وما أظن أحداً يجتر عليّ هذا القول؟!)** يعني: «اي پسر جان! آيا من از سراي هجرت خود بيرون روم؟ گمان نمي‌كنم كسي جرأت كند چنين تهمتي بمن بزند، كه موجب كشتن عثمان شده‌ام».

و ديديم ظن علي در اين باره اصابت به واقع نكرد و متأسفانه اين تهمت ناروا را به او زدند.

باز شبيه همين اثر را در امالي شيخ طوسي از اساطين اماميه در صفحه‌ی 51 مي‌خوانيم و همه دلالت دارند بر اينكه خطا و اشتباه در اهل بيت پيغمبرص راه مي‌يافته است.

يكي ديگر از ادلّه‌اي كه بر اين معنا گواه است آثار متناقضي است كه در كتب فقهي شيعه‌ی اماميه از ائمّه نقل شده است بطوريكه نتوانسته‌اند يكي از آنها را حمل بر تقيه بكنند. زيرا چيزي نبوده كه مايه‌ی بيم و هراس و تقيه از مخالفان باشد، مانند دو خبر متناقض كه يكي از امام جعفر صادق و ديگري از فرزندش امام موسي نقل شده   
  
است بشرح زير:

در كتاب الطهاره از وسائل الشيعه از شيخ حرّ عاملي (صفحه‌ی 210 چاپ سنگي) آمده است: محمد بن يعقوب كلبي از علي بن ابراهيم از پدرش از ابي عمير از حفص بن البختري از جميل بن دراج از ابي‌عبدالله (الصادق) در زيارت قبور روايت كرده‌اند كه گفت:

**(إنهم يأنسون بكم، فإذا غبتم عنهم استوحشوا).**

روايت ديگر: محمد بن علي بن حسين (ابن بابويه) به اسناد از صفوان ابن يحيي كه گفت:

**(قلت لأبى الحسن موسي بن الجعفر: بلغني إن المؤمنَ إذا أتاه الزائر أنس به، فإذا انصرف عنه استوحش. فقال: لا يستوحش).**

مفاد روايت اول اينكه امام صادق گفتند: كه وقتي شما به زيارت قبور مي‌رويد (مراد ديدار قبور مؤمنان است چرا كه از زيارت قبور كفار و دعا براي آنها نهي شده) آنها به شما انس مي‌گيرند و وقتي از آنها غايب شديد به وحشت مي‌افتند!!

و مفاد روايت دوم آنست كه: امام موسي بن جعفر گفتند: چون از زيارت قبور مؤمنين برگشتيد آنها به وحشت نمي‌افتند!

اين قبيل روايات مجموعاً مي‌رساند كه ائمه آراي گوناگون و متضادي داشتند پس خواه ناخواه همه‌ی آراي آنها نمي‌تواند صحيح باشد.

داستان اختلاف امام حسين با امام حسن بر سر ماجراي صلح با معاويه در ميان شيعه و سني معروف است، ودر كتب فريقين آمده[[16]](#footnote-16) است و بر اشتباهي از آن دو بزرگوار دلالت دارد.

در اينجا شيعه‌ی اماميه استدلال مي‌كنند به آيه‌ی شريفه‌ی تطهير كه:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾.

**[**الأحزاب: 33**]**

و ادّعا دارند كه بدليل اين آيه، اهل بيت رسول اللهص از هر نوع خطا و اشتباهي مصون بوده‌اند. جواب آنست كه **اولا**: خود رسول اللهص بنص قرآنِ كَريم گاهي اشتباه مي‌كردند چگونه اهل بيتش از او جلو افتاده‌اند؟

**ثانياً**: آيه‌ی مزبور از رفع پليدي درباره‌ی اهل بيت سخن مي‌گويد و خطا و اشتباه پليدي نيست، پليدي از گناه و معصيت پديد مي‌آيد.

**ثالثاً**: آيه‌ی مزبور از اراده‌ی تشريعي خدا در رفع پليدي اهل بيت سخن مي‌گويد نه از اراده‌ی تكويني حق كه جبر لازم آيد. و اين نوع اراده براي طهارت درباره‌ی عموم مؤمنان نيز آمده است و اختصاص به اهل بيتِ پيامبرص ندارد. چنانكه مي‌فرمايد: ﴿وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾**. [**المائدة: 6]يعني: «اما خدا اراده دارد شما را پاك كند».

و اين دليل نيست كه همه‌ی مؤمنان از گناه و سهو و نسيان و خطا به دور مانده اند یا به دور خواهند ماند[[17]](#footnote-17).

خلاصه آنكه اهل بيت هم مانند ديگر مردم از سهو و خطا دور نبوده‌اند. و تمام سخنانشان مانند سخن رسول الله ص كه در حفظ و عنايت خدا بوده است، حجت نيست. به دليل اين آيه:

﴿فَإِنَّكَ بِأَعۡيُنِنَا﴾ **[**الطور: 48**]**

يعني: «تو اي رسول، منظور نظر مائي».

انبياء بودند كه چون سهو و غفلت مي‌كردند خدا به يادشان مي‌آورد و حجّت خدا بوسيله‌ی أنبياء‡ بر مردم تمام شده است، بدليل آيه‌ی شريفه‌ی:

﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ﴾. [النساء: 165]

يعني: «كه پس از فرستادن رسولان مردم را بر خدا حجتي نباشد».

3- در مورد فقه اماميه ادّعاي ايشان آن است كه چون رسول اللهص فرمودند:

**(وَإِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمْ الثَّقَلَيْن: كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِيْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا).**

بنابراين، فقه اسلامي را تنها از طريق اهل بيت بايد گرفت.

جواب اين است كه بفرض قبول حديث، چون در بعضي از روايات: **(كِتَابَ اللهِ وَسُنَّتِيْ)** آمده، اين حديث به هیچ‌وجه افاده نمي‌كند كه فقهِ اسلامي را فقها بايد از طريق اهل بيت تنها بگيرند، بخصوص كه مي‌دانيم اينكه قرآنِ كَريم فرموده است:

﴿فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ ١٢٢﴾**. [**التوبة: 122**]**

يعني: «چرا از هر فرقه‌اي دسته‌اي كوچ نمي‌كنند (رنج سفر را براي تحصيل فقه و علوم ديني تحمل نمي‌كنند) تا در دين خدا تفقه كنند و سپس برگردند و قوم خود را انذار نمايند، تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند».

اين آيه به صراحت مي‌رساند كه فقه اسلامي تنها بوسيله‌ی اهل بيت منتقل به مردم نمي‌شده بلكه از هر طائفه‌اي عده‌اي مي‌آمدند و تفقه مي‌كردند نزد رسول اللهص و سپس به ميان قوم خود بازگشته تعليم مي‌دادند و آنها را از مخالفت با احكام خدا برحذر مي‌داشتند.

به علاوه در تاريخ آمده است كه رسول الله ص به طور تکرار اصحابشان را براي تعليم اقوام بسوي آنها مي‌فرستاد مانند (معاذ بن جبل و حادثه‌ی بئر معونه و رجيع در تاريخ اسلام معروف و مشهور است كه رسول اللهص عدّه‌اي را براي تعليم قرآنِ كَريم و احكام فرستاد و اعراب آنها را كشتند).

خلاصه آنكه دين خدا تنها بوسيله‌ی اهل بيت تبليغ نمي‌شد تا مردم موظف باشند فقه را تنها از ايشان اخذ كنند و بلکه صحابه نيز مبلغ دين بودند و رسول اللهص پس از خطبه‌هايش گاهي مي‌فرمود:

**(فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الغَائِبَ)**. يعني: «حاضر به غائب برساند».

و مي‌فرمود:

**(نَضَّرَ اللهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي، فَوَعَاهَا، ثُمَّ أَدَّاهَا إلِى مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا، فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ، وَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ)**.يعني: «خداوند، آن بنده‌اي را شاد و خرّم گرداند كه سخن مرا شنيد و آنرا فهميد و حفظ كرد و به كسي كه نشنيده رسانيد، كه چه بسا كسي كه خود فقيه نيست. ولي، سخن را به فقيه‌تر از خود مي‌رساند».

بنابراين، موظف هستيم براي شناخت فقه اسلامي به آثار صحابه كه در كتب صحاح اهل سنت آمده است نيز مراجعه كنيم و آنها را فقيه بناميم، چنانكه أحاديث اهل بيت را كه در كتب زيديّه و اماميه آمده لازم است ببينيم و آنها را نقد كنيم و فقه اسلام را بطور جامع الأطراف بررسي نمائيم.

فقه زيديّه و اهل سنت مي‌تواند فقه اماميه را از يك مشكل اساسي بيرون بياورد، و آن مشكل اين است كه در فقه اماميه معمولاً فقهاي معاصر خبر واحد را حجّت مي‌دانند، و حتي قرآنِ كَريم را با آن تخصيص مي‌كنند و حجيّت خبر واحد بقول خودشان در حال انسداد باب علم است، يعني چون راهي ندارند كه علم به احكام پيدا كنند ناچار به ظنّ روي مي‌آورند. زيرا كه خبر واحد ظنّي است! بدليل آنكه:

**اولاً:** ما نمي‌توانيم يقين كنيم راوي دروغ نگفته و به غرض اطمينان كامل به راستگويي او، يقين نداريم سهو و نسيان و خطا نكرده باشد، بخصوص كه احاديث را ائمه اجازه داده بودند كه نقل به معنا شود و در طول هزار و چند صد سال انتقال يك حديث از چند نفر به يكديگر به احتمال قوي تغييراتي در مفاد آن ايجاد شده است اما اگر ما به فقه زيديّه و اهل سنت رجوع كرديم و يك روايت از طرق گوناگون و به اسناد متفاوت ديديم اطمينان و علم بصدور آنها پيدا مي‌كنيم. پس خبر واحد وقتي حجّت مي‌شود كه باب علم بسته باشد. و اين راه بحمدالله بسته نيست ولي فقهاي اماميه نمي‌خواهند از اين راه وارد شوند و به همان روايت ضعيف و ظنّي خود كه اخبار واحده است اكتفا مي‌كنند و به احكام عجيب و غريب مي‌رسند!

بويژه كه ائمه‌ی اهل بيت از ترس خلفاي بني‌اميّه و بني‌عباس غالباً در تقيّه بودند و اظهار نظر صريح در احكام كمتر مي‌كردند.

بعلاوه كتب معروفي از ايشان در فقه باقي نمانده است و كتب فقهي و روائي شيعه پس از عصر ائمه تدوين شده و از اخبار صحيح و سقيم گردآوري گشته است، بعكس مذهب زيدي كه كتاب المجموع الفقهي يا المسند را از امام زيد در دست دارند كه املاي او و نوشته‌ی ابوخالد واسطي است كه شاگرد امام زيد بوده است. و همچنين از فقهاي اهل سنت كتبي مانند الموطأ از امام مالك، يا الأمّ اثر امام شافعي، يا المسند اثر امام احمد بن حنبل موجود است ولي از إمامان شيعه هيچ كتاب فقهي در دست نيست و روايات متضاد و مختلف آنها را در قرون بعد، ديگران جمع‌آوري كرده‌اند، مانند كتب اربعه‌ی (كافي، تهذيب، استبصار، من لايحضره الفقيه).

بنابراين، بر علماي منصف لازم است كه آثار اماميه را با فقه و روايات مذاهب ديگر تطبيق كنند و از راه علمي شركت نمايند كه خداي مي‌فرمايد:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ **[**الإسراء: 36**]**

يعني: «چيزي را كه بدان علم نداري پيروي مكن».

**السَّلاَمُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الهُدَى وَاجْتَنَبَ الهَوَى.**

«سلام و درود بر كساني باد كه از راه راست اسلامي (راه حضرت محمدص و خلفاي راشدين( پيروي كردند و از آرزوها و تعصّبات بيجا دوري گرفتند».

**به قلم: حيدر علي قلمداران**

1. - جلد دوم حکومت در اسلام، ص184. [↑](#footnote-ref-1)
2. - نامه ششم نهج البلاغه. [↑](#footnote-ref-2)
3. - براي معلومات بيشتر در مورد این بحث به کتاب (گفتگویی آرام با دکتر محمد حسینی قزوینی) نوشته: پرفسور احمد الغامدی مراجعه کنید. این کتاب در کتابخانه قلم در دسترس می‌باشد. www.qalamlib.com. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-3)
4. - خطبة 196. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الغارات، جزء اول، ص 204. [↑](#footnote-ref-5)
6. - ص 207. [↑](#footnote-ref-6)
7. - ص 201. [↑](#footnote-ref-7)
8. - خطبة 127. [↑](#footnote-ref-8)
9. - خطبة 91. [↑](#footnote-ref-9)
10. - وسائل‌الشیعة چاپ سنگی، کتاب الصلاة، ص 526. [↑](#footnote-ref-10)
11. - روایت/الحافظ ابن عساکر في تاریخه عن نقیل بن مرزوق عن الحسن بن الحسن. [↑](#footnote-ref-11)
12. - صحيح البخاري، كتاب الفضائل، ج5 /ص 19. [↑](#footnote-ref-12)
13. -مسئله تفضیل علی رضی الله عنه بر دیگر خلفاء رضی الله عنهم یکی از مسائل اختلافی است که از دیدگاه اهل سنت علی مرتضی رضی الله عنه از نظر فضیلت در مرتبه چهارم قرار دارد. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-13)
14. - کتاب مسلم‌ بن قیس، ص 171، چاپ نجف و جلد 11، بحارالأنوار، چاپ کمپانی، ص 513. [↑](#footnote-ref-14)
15. - نامه شماره 71. [↑](#footnote-ref-15)
16. - زندگانی امام حسین، اثر محمد علی خلیلی. [↑](#footnote-ref-16)
17. - برای اطلاعات بیشتر در مورد آیه 33 احزاب (آیه تطهیر) به کتاب (آیه تطهیر و ارتباط آن با عصمت ائمه) نوشته: دکتر طه الدلیمی و کتاب (تأملی در آیه تطهیر) نوشته: مصلح توحیدی مراجعه بفرمایید. این کتاب در کتابخانه عقیده در دسترس عموم می‌باشد. www.qalamlib.com [مُصحح] [↑](#footnote-ref-17)